

## چرخ شانس

نوشته: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۱۴۰۱۱

تحولات سیاسی متعدد چند ماه اخیر، بسیاری را به تامل مجدد در باره ارزیابی‌های گذشته خود واداشته است، که می‌تواند نویدبخش باشد. پس از فروکش کردن اعتراضات در داخل کشور آنچه که بیش از همه توجه همگان را جلب نمود، ظهور و سقوط «شورای همبستگی برای دموکراسی و آزادی در ایران» بود. چند توییت مشترک و مذاکرات پشت‌پرده به نشست دانشگاه جرج تاون ختم شد. اما از همان ابتدای کار، در نشست جرج تاون اختلافات عملی و سیاسی هویدا گشت. «جادوگر فوتبال ایران» که گاه «مارادونای آسیا» نیز خوانده می‌شود، از جمله اولین کسانی بود که به طور آشکاری از «جنبش زن-زندگی-آزادی» حمایت نمود. وی اگر چه از مزیت خارج‌نشین بودن برخوردار بود با این حال موضع آشکار ضد جمهوری اسلامی او عده‌ای را انگشت‌به‌دهان کرد. بلافاصله یکی دیگر از سلبریتی‌های ایران، که در گذشته قبل از انقلاب محبوب بسیاری از جوانان بود، داریوش اقبالی‌زاده، علی کریمی را «ولودیمیر زلنسکی» ایران خواند. داریوش از جمله در مورد علی کریمی گفت که او نیاز به «مشاور و نیز هم‌دل و هم‌قدم» دارد، «سیاست‌مدار مصلحت‌جو باید کنارش باشد، نه سیاست‌مدار سیاست‌باز، علی کریمی یک قدرت است. رئیس جمهوری اوکراین (زلنسکی) یک هنرپیشه بود. رهبر یک طیف تا انتخابات آزاد، می‌تواند علی کریمی باشد» (داریوش، ۱۴۰۱). علی کریمی اگر چه اولین کس معروفی بود که شعار «مرد، میهن، آبادی» را در کنار شعار اصلی جنبش قرار داد و سرعت نظر سلطنت‌طلبان را به خود جلب کرد، اما در نشست جرج تاون حتی از طریق لینک نیز مشارکت نکرد و گلشیفته فراهانی پیام مشترک خود و کریمی را خواند. از این جهت آرزوی زلنسکی بودن کریمی در همانجا دفن شد. فراهانی نیز در همان پیام، خود و کریمی را افرادی غیرسیاسی خواند. از این رو معروف‌ترین سلبریتی‌های اینستاگرام فارسی، فراهانی و کریمی، خود را از شورای همبستگی کنار کشیدند.

پس از آشکار شدن شکاف در «شورای همبستگی»، برخی بر این نکته تاکید کردند همه اعضای گروه یاد شده به جز یک نفر، افرادی هستند که نه به خاطر فعالیت‌های حزبی و سیاسی بلکه به دلایل مختلف عضوی از خانواده سلبریتی‌های ایرانی هستند. در واقع نفر آخر نیز سیاستمداری است که می‌خواهد در پرتو نور سلبریتی‌های معروف قرار گیرد. رابطه بین سیاستمداران و سلبریتی‌ها و استفاده آنها از یکدیگر یک پدیده آشنای جهانی است.

عکس‌های بیل کلینتون ساکسوفون نواز یا تونی بلر گیتارزن می‌تواند یادآور این موضوع باشد. در جمهوری اسلامی موضوع همکاری ساسی مانکن و تیم مهدی کروی در انتخابات سال ۱۳۸۸ مسئله‌ساز شد چنانچه بعدها رابطه امیر تتلو و ابراهیم رئیسی در دسرساز گشت.

حال در اینجا این موضوع مطرح می‌شود، چرا رابطه بین سلبریتی‌ها و سیاست مسئله‌ساز است؟ این موضوع منحصر به نظام متحجرى چون جمهوری اسلامی نیست و از زمان پیدایش سلبریتی‌ها یک موضوع مورد اختلاف در میان نظریه‌پردازان و متفکرین به ویژه در غرب بوده است. تامل در این مورد در شرایط ویژه ایران از اهمیت سیاسی ویژه‌ای برخوردار است. اما چرا رابطه سیاست و سلبریتی‌ها هم جذاب و هم پردردسر است؟



## آفریقا و کریسمس

یکی از اولین سلبریتی‌های قرن هجدهم، ژان ژاک روسو در مقاله‌ای به نام «نامه‌ای به دالامبر در مورد تئاتر» نوشت: «بازیگران نباید اجازه نامزدشدن برای تصاحب پستی را داشته باشند، چرا که تکنیک‌های متقاعدکننده آنها ممکن است کنترل مصلحت‌همگانی را بگیرد.» اما این تکنیک‌ها فقط شامل بازیگران تئاتر نمی‌شد. بنابراین از همان ابتدا حضور سلبریتی‌ها در سیاست از نظر برخی از متفکرین نادرست تشخیص داده شد. ولی این به معنی آن نبود که حتی انقلابیون فرانسه که احترام زیادی برای روسو قائل بودند، این توصیه او را مد نظر گرفتند. نیکولا شانفور یکی از سلبریتی‌های معروف پاریس، نویسنده معروفی بود که از جمله نمایشنامه هم می‌نوشت. او پس از چندی منشی خواهر لویی شانزدهم شد اما خیلی زود به صف انقلاب پیوست و سمت منشی کلوب ژاکوبین را به عهده داشت تا این که با سقوط ژیروندن‌ها و مخالفتش با شیوه‌های حکومت روبسپیر و مارا، شانفور نقطه پایانی بر زندگی سیاسی خود گذاشت و در نهایت پس از مدت کوتاهی خودکشی کرد.

از همان ابتدای شکل‌گیری سلبریتی‌ها، بسیاری از آنها بخشی از درآمدهای خود را صرف امور خیریه می‌کردند اما از اواخر قرن گذشته این موضوع ابعاد بسیار وسیعی به خود گرفت. در سال ۱۹۸۴، انتشار گزارش‌های تکان‌دهنده متعددی از وضعیت آوارگان اتیوپیایی، بسیاری را در غرب متاثر نمود. باب گلداف که در یک گروه رو به افول پساپانک به نام بومتاون رتز فعالیت می‌کرد، توانست ۴۵ ستاره پاپ بریتانیایی را در باند اید (Band Aid) جمع کند و تک ترانه «آیا می‌دانند اکنون کریسمس است» را اجرا کنند که عواید آن صرف کمک به قحطی‌زدگان گشت. بعد از این موفقیت، گلداف موفق شد در سال ۱۹۸۵ بسیاری از سلبریتی‌های بزرگ دنیا را متقاعد کند تا در کنسرت‌های همزمان لایو اید (Live Aid) در استادیوم ومبلی لندن و استادیوم جان اف کندی فیلادلفیا مشارکت کنند. دو میلیارد تماشاگر در ۱۶۰ کشور دنیا این حادثه را دنبال کردند و پنجاه میلیون پوند در این کنسرت‌ها به نفع قحطی‌زدگان اتیوپیایی جمع‌آوری شد. (الیوت، ۱۳۹۹:۶۱۷)

در پی موفقیت این کنسرت‌ها، پل دیوید هیوسان، معروف به بونو و از اعضای گروه یو ۲ با همکاری جفری ساکس، پل فارمر و بابی شریور، برند پراداکت رد (Product RED) را به‌وجود آوردند و شرکت‌هایی چون آمریکن اکسپرس، کنورس، گپ، آرمانی، موتورولا و مایکروسافت را برای کمک به بیماران HIV/AIDS و مقابله با فقر دخیل نمودند. پس از چندی بونو از سلبریتی‌های دیگری برای ایجاد یک پیوند مستقیم میان هولیوود و کشورهای کمتر توسعه‌یافته دعوت کرد و به این کارزار تام هنکس، جولیا رابرتز، جاستین تیمبرلیک، شان پن، جورج کلونی، برد پیت و بسیاری دیگر پیوستند. ستارگان سینما نمایندگی کشورهای مختلف را به عهده گرفتند، مثلا بن افلک (کنگو) و شان پن (هائیتی). [۱].

ترانه معروف «آیا می‌دانند اکنون کریسمس است» در واقع یک ترانه ناسیونالیستی و نه انترناسیونالیستی بود. بنا به گفته گراهام هاریسون، یکی از برساخته‌های اصلی بریتانیایی بودن، نجات قاره و دیگران از انواع مصیبت‌های وارده به آنهاست. احساس غرور برای این که بریتانیایی‌ها در دنیا کارهای خوبی انجام می‌دهند (به نقل از سیمور، هایز، ۲۰۱۴) باند اید از همان ابتدا با انتقاد روبرو شد. اولین انتقاد مربوط به عنوان ترانه بود. در آفریقا میلیون‌ها نفر مسیحی زندگی می‌کردند، آیا آنها نمی‌دانستند که کریسمس چیست و کی برگزار می‌شود؟ برای کسانی که متن را نوشتند (و بسیاری دیگر) مسئله فقط فقر مادی آفریقایی‌ها نبود بلکه آنها دچار فقر فرهنگی نیز بوده و در نتیجه حتی غافل از سنن دینی خود بودند. در ویدئوهایی که در جریان برگزاری کنسرت از مردم آفریقا نمایش داده شد، همه آفریقایی‌ها از پیر و جوان بی‌نام و نشان بودند. آنها در مقابل سلبریتی‌های سفیدپوستی که دو میلیارد نفر به تماشای برنامه آنها نشسته و همه از چنان قدرتی برخوردار بودند که می‌توانستند موجب نجات مردم آفریقا گردند، قرار داده شدند.

در رابطه با اینکه کمک‌های مالی باند اید چقدر به وضع مردم آفریقا کمک کرده است اتفاق نظر وجود ندارد. به طوری که حتی باب گلداف نیز بعضی از انتقادات را می‌پذیرد. با این حال پنج سال بعد از اولین کنسرت، در سال ۱۹۸۹ باند اید دو (Band Aid II)، بیست سال بعد باند اید ۲۰ و سی سال پس از اولین کنسرت باند اید ۳۰ ایجاد شد. اما اگر بسیاری از انتقادات پذیرفته شده بود، چرا به این سنت ادامه داده می‌شود؟ بنا به گفته ریچارد سیمور و نیام هایز تنها توجیه ادامه این سنت «انجام یک کاری» است. هنرمندان آفریقایی بسیاری -از لیبیریا و سیرالئون گرفته تا ساحل عاج و کنگو...- وجود دارند که سعی کرده و می‌کنند تا مشکلات آفریقا، از بحران ابولا و ایدز گرفته تا ناسامانی‌های اقتصادی و سیاسی را مطرح نمایند. هنرمندان معروفی چون بونو به جای گرفتن دست این هنرمندان و کمک به طرح مشکلات از زبان خود آنان، با طرح ایده‌هایی چون «نجات دارفو»، «مداخله بشردوستانه» و غیره می‌خواهند «کاری انجام دهند». چرا باید یک ترانه که در آن ردپای افکار نژادپرستانه به خوبی روشن است و توسط یک گروه سفیدپوست و برای مخاطبان عمدتاً سفیدپوست در مورد مشکلات آفریقایی‌ها خوانده شده، مرتباً در نسخه‌های جدیدی تکرار می‌شود؟ چرا در حالی که جمع‌آوری پول مهمترین هدف این پروژه است، کسی به سرنوشت پول‌ها علاقه‌ای نشان نمی‌دهد؟ آیا کمک‌های مالی سال ۱۹۸۴ موجب تداوم یک

دولت فاسد در اتیوپی نشد؟ بنیاد وان بونو (The One Foundation) در سال ۲۰۰۸ در حدود ده میلیون پوند جمع‌آوری کرد اما فقط کمی بیش از یک درصد از این مبلغ صرف امور خیریه شد (سیمور، هایز، ۲۰۱۴). علت اصلی ادامه شوی یاد شده چیزی جز ارضای بقایای غرور یک قدرت استعماری نیست که در آن بریتانیای پروتستان آستین خود را بالا زده و برای نجات آفریقای ضعیف تلاش می‌کند. یک بار دیگر توانایی‌های یک جامعه خیالی قدرتمند در کنسرت‌های بزرگ و برنامه‌های تلویزیونی بازساخته می‌شود. آهنگ باند اید قبل از آن که برای مبارزه با ایدز، ابولا و دیگر مشکلات آفریقا خریده شود، برای تقویت حس ناسیونالیستی بریتانیا و تقویت اهداف اخلاقی و یادآوری این که آنها همیشه در فکر نجات دیگران هستند، خریده می‌شوند.

### **سفیران حسن نیت**

در این که بسیاری از سلبریتی‌ها انساندوست هستند و با خلوص نیت مایل هستند تا از شهرت خود برای اهداف خاصی استفاده کنند، شکی وجود ندارد. اما هیچکس، حتی طرفداران پروپاقرص مشارکت فعال سلبریتی‌ها در سیاست نیز این واقعیت آشکار را رد نمی‌کند که بسیاری فقط برای آن که از این نم‌کلاهی برای خود بسازند وارد بازار نیکوکاری سلبریتی‌ها شده‌اند. در فضایی که اقدامات بشردوستانه از محیط‌های دانشگاهی گرفته تا سالن‌های سینما و تا کنفرانس‌های متعدد شرکت‌های بزرگ که با همکاری افراد معروف ترتیب داده می‌شوند تا توجه همگان را به اهمیت حیاتی اعمال فردی تک‌تک انسان‌های کره زمین جلب کنند، بازار انسان‌دوستی شکل ویژه‌ای به خود گرفته است.

در گذشته نیز سلبریتی‌ها در امور سیاسی فعال بوده‌اند و این پدیده تازه‌ای نیست اما درک عمومی و تمایل هواداران آنها نشان می‌داد که اشتیاق زیادی برای حضور آنها در صحنه سیاسی وجود نداشت و بسیاری از مخاطبان آنان مایل نبودند که سلبریتی‌ها از شهرت خود برای پیشبرد اهداف سیاسی استفاده کنند. ولی در عرض نیم قرن گذشته تلاش زیادی صورت گرفت تا اهمیت نفوذ سلبریتی‌ها در سیاست‌های جاری بسیار بزرگ شود. وقتی که التون جان، خواننده معروف همجنس‌گرای انگلیسی در سال ۲۰۱۵ به ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه تلفن زد و خواهان دیداری با وی در مورد سرنوشت تأثیربار همجنس‌گرایان روسیه شد، بسیاری آن را دلیلی بر اهمیت نقش و قدرت سلبریتی‌ها در تغییر سیاست به سمت یک دنیای دموکراتیک‌تر ارزیابی کردند. مسلماً همه بر تأثیرگذاری حضور سلبریتی‌ها توافق داشتند اما اختلاف بر سر میزان و نوع تأثیر بود. پوتین بنا به گفته سخنگوی کرملین احترام زیادی برای التون جان قائل بود، اما آیا این به معنی بهبود وضع همجنس‌گرایان پس از تلفن کوتاه التون جان بود؟ منتقدین التون جان نیز معتقد بودند که از این مکالمه تلفنی هم پوتین و هم جان به خاطر جلب توجه جهانیان به سوی خود بهره بردند. بر پایه چنین درکی سلبریتی‌ها متهم به مبتذل‌سازی مسائل سیاسی شده‌اند. اما همکاری سلبریتی‌ها با سازمان‌های غیردولتی و سازمان ملل سابقه طولانی‌تری دارد. در سال ۱۹۴۹ دنی کی هنرپیشه آمریکایی در یک سانحه هوایی با موریس پیت مسئول صندوق کودکان سازمان

ملل آشنا شد و همکاری آنها راه را برای ورود سلبریتی‌ها به سازمان ملل باز کرد. از آن به بعد، سازمان ملل در بسیاری از مهمانی‌ها و کنسرت‌های خود از سلبریتی‌ها استفاده نمود اما این رویه پس از آن که کوفی عنان به دبیرکلی سازمان ملل رسید، ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. هدف عنان آن بود که «سلبریتی‌ها ابزارهایی باشند که سازمان ملل از آنها برای اعمال فشار بر دولت‌های بی‌میل برای برآوردن وعده‌هایی عمل کنند که در نشست عمومی سازمان ملل بیان کرده‌اند» (الیوت، ۱۳۹۹: ۶۱۵). بر پایه چنین سیاستی عنان تلاش نمود تا تمام سلبریتی‌هایی که از آرمان‌های انسانی هواداری می‌کنند را به خدمت بگیرد و افراد زیادی از هنرپیشه تا فوتبالیست به عنوان سفیران حسن‌نیت با سازمان ملل همکاری نمودند. یکی از اهداف روسای سازمان ملل کاهش بدبینی نسبت به توانایی این سازمان و وابستگی شدید آن به ایالات متحده بود. در طول چند دهه اخیر بسیاری از سلبریتی‌های معروفی چون انجلینا جولی، چارلیز ترن، جورج کلونی، کیتی پری، لئو مسی، سرنا ویلیامز، دیوید بکهام و بسیاری دیگر به خدمت سازمان ملل درآمدند.

جانشین کوفی عنان، بان کیمون تلاش کرد همان راه را ادامه دهد و در «پروژه همه» با همکاری بیل و ملیندا گیتس و با به خدمت گرفتن سلبریتی‌های معروفی چون بیانسی، کلدیلی، ملکه اردن، رانیا العبدالله و ورزشکارانی چون سرنا ویلیامز و نیمار اهداف سازمان ملل را در عرض یک هفته به گوش میلیاردها نفر برساند.

بنابراین سازمان ملل کوشیده است تا افراد بانفوذی، از هنرمندان و ورزشکاران گرفته تا سیاستمداران و صاحبان شرکت‌های بزرگ را به خدمت خود درآورد. اینکه دارایی‌های بیل گیتس از چه طریقی کسب شده، مسی چگونه برای فرار از مالیات، دارایی‌های خود را به روش‌های نامتعارفی پنهان می‌سازد، چگونه دیوید بکهام با دریافت پول کلان سفیر حسن‌نیت قطر می‌شود، چرا نیمار از طرفداران پروپا قرص بولسونارو رئیس‌جمهور پیشین برزیل - از مخالفین سرسخت بسیاری از اهداف مترقی سازمان ملل - بود، اهمیت چندانی نداشت. مهم آن بود که سفیران حسن‌نیت به کردیورهای قدرت راه پیدا کنند و اهداف موردنظر به سرتیتر روزنامه‌ها بدل شوند. بنابراین نباید از این که خواننده نیکوکاری، بونو، برای کمک به مبارزه بر علیه ایدز در آفریقا رابطه بسیار نزدیکی با جورج بوش برقرار کرد و همیشه از او به تمجید پرداخته است، انتقاد نمود. از نظر طرفداران بوش، او بیش از هر رئیس‌جمهور دیگر آمریکا به مبارزه با ایدز در آفریقا پرداخته است. البته رابطه بونو با رئیس‌جمهور سابق آمریکا منحصر به دوران صدارت بوش نبود، بلکه این رابطه نزدیک پس از آن نیز ادامه یافت. بونو در دفعات متعدد و در اشکال مختلفی به ستایش از بوش پرداخته است. در سال ۲۰۱۸ بونو اولین مدال جورج دبلیو بوش برای رهبری برجسته را دریافت کرد. جورج بوش بارها این موضوع را مطرح کرده است که بونو دارای خصایل بسیار عالی است. باز نمودی از یک رابطه بسیار برادارانه یک مسیحی لیبرال و یک مسیحی محافظه‌کار.

این موارد موجب می‌شود که گاه این پرسش طرح شود: آیا مشارکت سلبریتی‌ها موجب کمک یا آسیب بیشتر است. آیا گفتگوی یک مگاسلبریتی با یک سیاستمدار معروف که در پی استفاده از هر امکانی برای افزایش شهرت خود است، امکان اصلاحات را بیشتر می‌سازد؟

## ایثار موثر

اما مگر هدف بهبود اوضاع جهان نیست؟ اگر چنین است، پس برای نجات غریق باید خود را به آب و آتش زد. این نکته‌ای است که پیتر سینگر فیلسوف معروف استرالیایی به آن پرداخته است. افکار او منجر به شکل‌گیری فلسفه و جنبش ایثار موثر (Effective altruism) شده است. این جنبش بر آن است که از شواهد عملی و منطقی برای تعیین موثرترین شیوه‌های بهبود جهان استفاده کند. آنها معتقدند که ایثار موثر با نیکوکاری سنتی بسیار متفاوت است. پرسشی که سینگر مطرح می‌کند به قرار زیر است: فرض کنید در مقابل شما کودکی در استخر کوچکی در حال غرق شدن است و شما تنها کسی هستید که در نزدیکی او قرار دارید. تنها کاری که شما لازم است برای نجات کودک انجام دهید، این است که با لباس به استخر بپرید. شما در این راه از خیر لباس و کفش خود می‌گذرید اما بچه را نجات می‌دهید. حال اگر به جز شما، کسان دیگری در نزدیکی بودند، باز برای نجات کودک، کاری نمی‌کردید؟ اگر می‌فهمیدید که کودکی در همسایگی شما به خاطر فقر و به دلیل کمبود غذا یا عدم دسترسی به خدمات پزشکی در حال مرگ است، به او کمک نمی‌کردید؟ اگر کودک مزبور نه در همسایگی شما بلکه هزاران کیلومتر دور از شما است، کسی که مستقیماً در روبروی شما قرار ندارد، کسی که نام او را نمی‌دانید و هرگز او را ملاقات نخواهید کرد، آیا شما حاضر به کمک به وی نبودید؟ پاسخ سینگر به همه این پرسش‌ها این است که مسلماً وظیفه ما کمک به دیگران تحت هر شرایطی است. نتیجه آن که، وظیفه هر فرد کمک به دیگران از طریق کمی ایثار است. این استدلال الهام‌بخش جنبشی شد که به محاسبه بهترین راه سرمایه‌گذاری برای بیشترین سود ممکن بپردازد و صاحبان سرمایه را به تشویق به سرمایه‌گذاری در پروژه‌های مورد نظر کند. طرح‌هایی مانند بنیاد مبارزه با مالاریا، گیو دایرکتلی (بخشش بی‌قید و شرط به افراد بسیار فقیر) از جمله طرح‌های مورد علاقه جنبش مزبور هستند. عده زیادی که به این جنبش پیوسته از طریق طرح جهانی «آنقدر که می‌توانیم اهدا می‌کنیم» (Giving what we can) در حدود ۱۰ درصد از درآمد خود را صرف امور خیریه می‌کنند. (بی‌بی‌سی، ۲۰۲۱) یکی دیگر از این نهادها گیوول (GiveWell) می‌باشد که مقر آن در سیلیکون‌ولی قرار دارد زیرا اکثر اهداکنندگان آنها در سیلیکون‌ولی هستند. جنبش ایثار موثر شدت تحت‌تأثیر فیلسوف جوان اسکاتلندی، ویل مک‌اسکیل-پیرو پیتر سینگر- است. وی از رهبران این جنبش محسوب می‌شود.

انتقاد چپ به طرح‌های مختلف نیکوکاری زوایای مختلفی را در برمی‌گیرد از جمله آن که: اول، آن یکی از راه‌های تضعیف بخش خدمات عمومی تشویق در سرمایه‌گذاری و توجه به امور خیریه است. معمولاً در رسانه‌های بورژوازی تبلیغات زیادی تحت عنوان موثر بودن امور خیریه در مقایسه با بخش خدمات عمومی صورت می‌گیرد. دوم، برای موفقیت نسبی امور خیریه، باید افراد زیادی مشارکت نموده و منابع و انرژی فراوانی صرف این امور شود. نتیجه چنین رویکردی، کنار گذاشتن طرح‌های طولانی‌تر و بسیار مشکل‌تر تغییرات ساختاری است، سوم، نظرات کسانی چون پیتر سینگر تغییر تمرکز از مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به مسائل فلسفی است. چهارم،

مشکل اساسی فلسفه اخلاقی ایثار موثر آن است که می‌خواهد مبرم‌ترین مشکلات جهان را در زیر سایه سرمایه‌داری و با تبعیت کامل از قوانین آن حل کند. (اسنو، ۲۰۱۵) در عوض، بنابر تئوری ایثار موثر اگر بتوان به اندازه کافی پول جمع کرد، آنگاه حل مبرم‌ترین مسائل اجتماعی و اقتصادی بسیار ساده است.

واقعیت این است که این فلسفه افراد را تشویق می‌کند تا احتیاجات مبرم فقرا را برطرف سازند اما در مورد سیستمی که موجب چنین مشکلاتی می‌شود چیز زیادی نمی‌گوید. فلسفه ایثار موثر شرکت‌ها را به سرمایه‌گذاری در پروژه‌های معینی تشویق می‌کند. از سوی دیگر افراد معمولی را در برابر انتخاب حذف برخی از احتیاجات خود به خاطر کمک به فرد محتاج‌تر از خود می‌کند. سرمایه حاضر نیست تحت هیچ شرایطی اگر هزاران نفر نیز از گرسنگی بمیرند، از سود خود بگذرد. در صورتی که افراد خیرخواهی پیدا شدند تا برای کالاهای مورد نیاز قیمت مناسبی بپردازند آنگاه سرمایه با کمال میل در امر خیر مشارکت می‌کند. فلسفه ایثار موثر به جای آن که تمرکز خود را متوجه تحلیل ریشه‌ای مسائل کند، تمرکز اصلی خود را در جهت تغییر عادات شخصی قرار می‌دهد.

ایثار موثر افراد را تشویق به اقدام به عمل، همین الان، برای پایان دادن فقر جهانی می‌کند اما برای آن که بتوان پول زیادی را به امور خیریه بخشید جوانان مستعد، مجاب به کارهای پردرآمد می‌گردند، از جمله پیشنهاد می‌شود: اول «به وال استریت بپیوندید تا جهان را نجات دهید» یا به دنبال شغلی پردرآمد برای بخشش بیشتر باشید. دوم، سازمان‌های بشردوستانه پرتاثیر را ایجاد کنید و یا به آنها بپیوندید سوم، در مشاغل پژوهشی، سیاسی و یا حمایتی که با سرمایه‌سازی دارند، فعالیت کنید. (اسنو، ۲۰۱۵) بنابراین اگرچه طرفداران ایثار موثر مکرراً عنوان می‌کنند که طرفدار اصلاحات ساختاری هستند اما در عمل فقط مشوق «فرهنگ بخشش» و نه تغییرات ریشه‌ای هستند. در واقع آنها با استراتژی خود، ساختارهایی که موجب فقر شده‌اند را نه تضعیف بلکه تقویت می‌کنند. کفایت به داستان یکی از سلبریتی‌های معروف آنها توجه شود.

سام بنکمن-فرید ستاره جوانی بود که با پدر و مادر خود در محوطه دانشگاه استنفورد زندگی می‌کرد. مادر و پدر او از استادان دانشگاه حقوق استنفورد هستند و از طرفداران فلسفه ایثار موثر. بنکمن-فرید از نابغه‌های ریاضی درخشانی بود که به معاملات ارز دیجیتال پرداخت و در عرض مدت کوتاهی به معروف‌ترین و جوان‌ترین ستاره این رشته بدل گشت به طوری که دارایی او در سن ۳۰ سالگی در حدود ۳۰ میلیارد دلار ارزیابی می‌شد. او طرفدار فلسفه ایثار موثر و یکی از اعضای Giving what we can است که بخشی از درآمد خود را صرف امور خیریه می‌کند. بنکمن-فرید به نظرات جنبش ایثار موثر برای کسب درآمد بیشتر گوش داد و از پایه‌گذاران بازار بورس ارز دیجیتال گشت. او بزرگترین سلبریتی جنبش ایثار موثر است که در عرض مدت کوتاهی به رابین هود دوران ما بدل شد. وی همراه با ویلیام مک‌اسکیل صندوق آینده FTX را بنیان نهاد. صندوق آینده (Future Fund) میلیون‌ها دلار در امور خیریه سرمایه‌گذاری کرد. در عین حال، شرکت‌های مختلف بنکمن-فرید در انتخابات اخیر ایالات متحده کمک‌های مالی فراوانی نه فقط به دموکرات‌ها بلکه جمهوری خواهان نیز نمودند تا از این طریق بتوانند بر کنگره آمریکا در جهت تصویب قانون‌های بهتری برای اکوسیستم ارز دیجیتال تاثیر گذارند. بنکمن-

فرید بعد از جورج سوروس به دومین اهداکننده کمک‌های مالی فردی به حزب دموکرات قرار دارد. اما در طی یک سال گذشته با گسترش بحران در بازار ارز دیجیتال معلوم شد که شرکت‌های متعدد بنکمن-فرید با پول مردم دست به معاملات پربیسک زده بود. شرکت‌های او ورشکسته اعلام شدند و وی در انتظار حکم دادگاه در مورد مجازات خود است.

اما جنبش نخبه‌گرایانه ایثار موثر که مصمم بود از طریق حمایت افراد مرفه طبقه متوسط که عمدتاً در سیلیکون‌ولی فعالیت می‌کردند به فقر مردم آفریقا پایان دهد، کم‌کم در مورد پروژه‌هایی چون مبارزه با مالاریا و طرح‌های مشابه دچار تردید شد. مک‌اسکیل در کتاب خود «آنچه ما مدیون آینده هستیم» تمرکزش را متوجه لانگ‌ترمیسم (longtermism) نمود. از نظر او زندگی انسان‌های آینده همان قدر ارزش دارد که زندگی انسان‌های امروز. از این رو باید تمرکز خود را متوجه خطرات وجودی نمود. بنا به گفته این فلسفه، انسان موجودی است با تاریخ بسیار کوتاه، و پتانسیل ادامه زندگی نوع بشر بسیار زیاد است. ادامه زندگی انسانی در صورتی میسر می‌شود که منابع و نیروی فکری امروز بیشتر متوجه آینده گردد. برخی از فیلسوفان معروف این نگاه معتقد هستند که انسان آینده با کمک تکنیک جدید به سطح بسیار بالاتری از انسان امروزی می‌رسد و می‌تواند به تسخیر کرات دیگر بپردازد. و در نهایت برخی از آنان به این نتیجه می‌رسند که **نجات انسان‌های کشورهای پیشرفته مهمتر از نجات انسان در کشورهای فقیر** است. (پترشون، ۲۰۲۳) چنین استدلالی بر این پایه قرار دارد که بحران محیط زیست موجب نابودی بخشی از ساکنین زمین می‌شود و شانس بقای ساکنین کشورهای پیشرفته بسیار بیشتر از کشورهای فقیر است، در نتیجه بنا بر فلسفه ایثار موثر بیشترین نیرو باید صرف نجات آن چیزی شود که بالاترین سود را برای جامعه بشری دارد. نتیجه آنکه، ایثار موثر از نجات کودکان فقیر در کشورهای در حال توسعه شروع کرد اما بخش مهمی از آنان کم‌کم به نتایج گاه نژادپرستانه‌ای رسیدند. حال اگر معروفترین سلبریتی این جنبش سام بنکمن-فرید نمی‌تواند ورشکستگی شرکت‌های خود را پیش‌بینی کند و شرکت‌های مزبور در عرض مدت کوتاهی از اوج فله به ته دره سقوط کردند، چگونه این جنبش می‌تواند در مورد آینده دوردست بشریت پیش‌بینی‌های قابل اعتمادی را عرضه کند؟

سلبریتی‌هایی چون بونو در نشست کشورهای ثروتمند (G8 summit) در سال ۲۰۰۷ بر علیه فقر آواز می‌خواند اما بنا بر اسناد پارادایس او همزمان برای فرار از مالیات در کشورهای چوچون مالت سرمایه‌گذاری می‌کند. در مقابل برخی از رهبران ایثار موثر از مبارزه با مالاریا به استثمار سیارات دیگر رسیدند. هر دو گروه یادشده هیچگاه در پی تغییرات ساختاری در نظام کنونی سرمایه‌داری نبوده و نیستند و با طرح‌های نخبه‌گرایانه خود سعی می‌کنند ثقل اصلی مبارزه بر علیه ساختارهای موجود را متوجه مبارزه بر علیه انسان‌های مصرف‌کننده نمایند تا آنها مجبور شوند بخشی از درآمد خود را صرف امور خیریه کنند، چیزی که به نوبه خود موجب تقویت همان ساختارهایی می‌شود که از ابتدا دعوی مبارزه با آنها وجود داشت. کسانی-در اینجا منظور افراد، گروه‌ها و جنبش‌هایی است که صمیمانه قصد تغییر را دارند و نه بندگان حرفه‌ای- که بدون تحلیل درست از مشکلات اصلی جامعه کنونی،



بدون ریشه‌یابی تناقضات درونی سیستم، بدون درک درست از روابط قدرت و علل نابرابری‌ها در نظام فعلی سعی در کاهش درد دارند، پس از چندی معمولاً به بیراهه می‌افتند. در این میان تکلیف افرادی که به خاطر جایگاه خود در سیستم فعلی، تمام تلاششان را برای حفظ ساختارهای موجود می‌کنند و فقط از ترفندهای اخلاقی و ایجاد احساس گناه در میان کسانی که خود مقهور نظام فعلی هستند، تلاش دارند از نمد امور خیریه کلاهی برای خود بسازند، مشخص است. این به معنی رد مشارکت در امور خیریه نیست بلکه تامل بیشتر در مورد میزان توانایی آن در ایجاد تحولات موثر است.

بنابراین اگر برای لحظه‌ای خیل بزرگی از افراد مشهور فرصت طلب که قبل از هر چیز، نه به خاطر اعتقادات خالص انسان‌دوستانه بلکه انتشار یک تصویر انسان‌دوستانه از خود در رسانه‌ها در فعالیت‌های بشردوستانه مداخله می‌کنند، کنار گذاشته شوند، بیان کار دخالت بسیاری از سلبریتی‌ها در سیاست، عمدتاً منحصر به مداخلات بشردوستانه و جمع‌آوری پول برای کمک به کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، از طریق همکاری نزدیک با صاحبان قدرت و ثروت می‌باشد. این عمل اگرچه در شرایط بحرانی لازم و قابل ارجح است اما آیا کافیست؟ آیا این به معنی آن نیست که وظیفه سلبریتی‌ها قبل از هر چیز تثبیت وضع موجود است؟

## II

### سلبریتی‌های اینستاگرام

اینستاگرام یکی از شبکه‌های بسیار محبوب فضای مجازی در ایران است. برخلاف تلگرام و توئیتر صفحه اینستاگرام بطور کلی با افکار عمومی و روزمره مردم ارتباط دارد. در اینستاگرام فارسی عکاسی، آشپزی، هنر، طرفداری از سلبریتی‌ها، اینفلوئنسرها، تبلیغات شرکت‌ها... با عکس، ویدئو، پست، استوری [۲]... مورد توجه کاربران قرار می‌گیرد. بنا به گفته مرکز پژوهشی بتا در ایران تعداد کاربران ایرانی از ۲۴ میلیون کاربر در سال ۱۳۹۶ به ۴۸ میلیون کاربر در سال ۱۴۰۰ رسید. به عبارت دیگر احتمالاً نیمی از مردم ایران تا قبل از جنبش زن-زندگی-آزادی در اینستاگرام اکانت داشتند. (برای این قلم معلوم نیست که بتا چگونه تعداد کاربران ایرانی و افغانستانی را از هم جدا کرده است. به همین دلیل از واژه احتمالاً در اینجا استفاده شده است). این دنیای مجازی اگرچه زیر نظر نهادهای امنیتی قرار دارد اما به خاطر موضوع پست‌ها منطقه نسبتاً آزادی برای جدایی از زندگی روزمره و جایی است برای نفس کشیدن.

همان‌طور که این قلم در جای دیگری بحث کرده است، در شبکه‌های اجتماعی سلسله مراتب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. (جاسکی، ۱۴۰۱) در سال ۱۴۰۰، از میان نزدیک به ۵۰ میلیون اکانت ایرانی، ۷ هزار اکانت وجود داشت که بیش از نیم میلیون دنبال‌کننده داشتند. بنا به آمار مرکز پژوهشی بتا موضوعات اصلی این ۷ هزار اکانت به ترتیب به شرح زیر است (فینی زاده، ۱۴۰۰):

سلبیتهی ۳۱٪، طنز و سرگرمی ۲۰٪، آموزش و دانستننی ۱۱٪، تجاری و تبلیغی ۸٪، ورزشی ۷٪، بلاگر ۶٪، رسانه ۳٪، فرهنگ و ادبیات ۲٪، موسیقی ۲٪، روانشناسی و توسعه شخصی ۲٪، آشپزی ۲٪، سیاست و شخصیت ۲٪، مذهبی ۱٪، پزشکی و سلامت ۱٪، دکوراسیون ۱٪، سفر و گردشگری ۱٪.

بنابر آمار بالا، موضوعات سیاسی و مذهبی در این صفحات جای پراهمیتی ندارند بلکه سلبیتهیها مهمترین موضوع این صفحات هستند. لازم به توجه است که بخش رسانه که شامل رسانه‌های فارسی زبان داخلی و خارجی است فقط ۳٪ را به خود اختصاص می‌دهد. حال اگر به پست‌هایی که بیشترین توجه را در سال ۱۴۰۰ اختصاص داد، نگاه شود موضوع کمی روشن‌تر می‌شود. در این سال مهمترین پست، تبریک نوید محمدزاده بازیگر سینما به فرشته حسینی به خاطر تولدش بود. در واقع، این دو از این طریق زندگی مشترک خود را اعلام کردند. پست مزبور ۱۶ میلیون بازدید و ۲ و نیم میلیون لایک داشت. پست پرطرفدار بعدی مربوط به تولد بهرام افشاری (۱/۴ میلیون لایک)، عکس هادی چوپان قهرمان پرورش اندام ایران، پیروزی حسن یزدانی کشتی‌گیر ایرانی و تبریک علی دایی به او، اعلام همبستگی رضا بهرام خواننده پاپ با مردم افغانستان پس از پیروزی طالبان، جمع کردن آشغال‌های کنار دریا توسط امیر تهرانی آهنگساز ایرانی از جمله پست‌های مهم اینستاگرام بودند. پست‌هایی که از چند عکس، چند هشتگ و یک متن بسیار کوتاه تشکیل می‌شدند.

از نظر سلسله مراتب، حسن ریوندی -کمدین، مهناز افشار-بازیگر که در سال ۱۳۹۸ ایران را ترک کرد، رادیو جوان- کانال موسیقی، رامبد جوان-بازیگر و کارگردان، بی‌بی‌سی فارسی، گلشیفته فراهانی -بازیگر مقیم فرانسه، دنیا جهانبخت-مدل مشهور و بسیار پر حاشیه اینستاگرام، محمدرضا گلزار-بازیگر، خواننده و مجری مسابقاتی چون «میلیونر شو»، بهنوش بختیاری-بازیگر و الناز شاکردوست-بازیگر به ترتیب نفر اول تا دهم را در آن سال اشغال می‌کردند.

در عرض دو سال اخیر و پس از جنبش مهسا این لیست دچار تغییرات معینی شد و برخی از اسامی جابجا شدند. در فروردین سال ۱۴۰۲، حسن ریوندی ۱۹/۶ میلیون، مهناز افشار ۱۷/۵ میلیون، گلشیفته فراهانی ۱۵/۷ میلیون، دنیا جهانبخت ۱۵/۵ میلیون، علی کریمی ۱۴/۸ میلیون، رضا گلزار ۱۲/۲ میلیون، سید حسین موسوی (حسین تهی خواننده رپ) ۱۲/۲ میلیون، علی دایی ۱۲/۱ میلیون، رامبد جوان ۱۱/۹ میلیون و سحر قریشی (بازیگر) ۱۱/۷ میلیون فالوور دارند. بنابراین گلشیفته فراهانی، علی کریمی و علی دایی پس از جنبش مهسا بر تعداد فالوورهای خود افزودند. از دیگر مخالفین خارج کشور که در رده‌های پایین‌تر، گاه با اختلاف زیاد، قرار دارند می‌توان به چند نام اشاره کرد: مسیح علی‌نژاد ۸/۷ میلیون، رضا پهلوی ۳/۸ میلیون، شاهین نجفی ۳/۱ میلیون، حامد اسماعیلیون ۱/۳ میلیون، نازنین بنیادی ۱ میلیون فالوور دارند.

در این میان ترانه علیدوستی کسی که به خاطر دفاع از جنبش زن-زندگی-آزادی، هم به زندان افتاد و هم ممنوع‌الکار، ممنوع‌المعامله... و شد در رده ۲۱ با ۸ میلیون فالوور قرار دارد. (پلازا، ۱۴۰۲). زمانی که اینستاگرام تازه راه خود را در ایران باز کرده بود، قبل از آن که ترانه علیدوستی با حضور خود در سریال شهرزاد به ستاره محبوب

مردم شود، (تا پیش از شهرزاد او فقط در میان هندوستان سینما معروف بود) در ردیف پانزده (۱۳۹۴) قرار داشت و بهنوش بختیاری، الناز شاکر دوست، امیر تتلو و مهناز افشار در صدر قرار داشتند. امروز تتلو با ۲/۳ میلیون فالوور در قسمت پایین جدول طرفداران قرار دارد.

همان طور که از لیست بالا مشاهده می‌شود اکثر بازیگران، خوانندگان و ورزشکاران طرفداران زیادی در اینستاگرام دارند. این فقط یک وسیله اندازه‌گیری نادقیق برای درک میزان توجه به این افراد است. این به معنی میزان محبوبیت این افراد در رشته هنری و یا ورزشی خودشان هم نیست. صدرنشینی حسن ریوندی در عرض چند سال اخیر چیز زیادی به جز آن که جوک‌های او طرفدار زیادی در اینستاگرام دارد نمی‌گوید. همایون شجریان بر اساس تعداد فالوورهای خود بسیار پایین‌تر از حسین تهی و ابی قرار دارد. در صورتی که کنسرت‌های او به سرعت به فروش می‌رسند و همیشه تقاضا برای تمدید کنسرت‌های وی زیاد است، اما اگر بر فرض محال، رقبای اینستاگرامی او، حتی اگر در ایران موفق به گذاشتن کنسرت می‌شدند، احتمالاً موجب چنین هیستری نمی‌گشتند. مهران مدیری یکی از محبوب‌ترین مجریان تلویزیون است اما تعداد فالوورهای او قابل مقایسه با حسن ریوندی نیست. بسیاری از هنرمندان محبوب ایرانی چون اصغر فرهادی، جعفر پناهی، محمد رسول‌اف... تقریباً هیچ ردی از خود در فضای مجازی باقی نگذاشته‌اند. در واقع تعداد فالوورهای افراد مشهور وابسته به تعداد عکس‌ها، حاشیه‌های مختلف، پست‌ها و استوری‌هاست.

حال اگر تعداد فالوورها در اینستاگرام، جایی که هنرمندان بیشترین حضور را دارند، نمی‌تواند محک قابل اعتمادی برای میزان محبوبیت آنها در دنیای واقعی و نه مجازی باشد، آیا می‌توان انتظار داشت که میزان طرفداران دنیای مجازی، محکی برای نفوذ سیاسی افراد باشد؟ در پلتفرمی که هنر هنرمندان و ورزشکاران در گذاشتن عکس و ویدئو، سلفی، استوری، جوک... خلاصه می‌شود و میزان توجه به یک استوری معمولاً بیش از چند ثانیه نیست، فقط می‌توان در مورد مهارت جلب توجه افراد قضاوت نمود. کاربران بین دنیای مجازی و واقعی تفاوت می‌گذارند و حتی هنگام قضاوت کار هنری این افراد، زندگی اینستاگرامی و محبوبیت آنها را کمتر مورد توجه قرار می‌دهند. این به معنی انکار تاثیر این پلتفرم‌ها در مواضع سیاسی و یا محبوبیت افراد نیست، بلکه توجه بیشتر به میزان تاثیر آنهاست. این موضوع حتی در مورد توییتر که در آن بیشتر به مسائل سیاسی و اجتماعی پرداخته می‌شود نیز صادق است. در مورد میزان تاثیر این پلتفرم‌ها در عرصه سیاست نباید غلو کرد، ضمن آنکه گروه‌های سیاسی نباید از آن به عنوان یک کانال ارتباطی با نیمی از جمعیت کشور غافل شوند.

## توییتر

بنا به گفته مرکز پژوهشی بتا تعداد کاربران تلگرام و اینستاگرام در سال ۱۳۹۹ تقریباً یک اندازه (تلگرام ۴۷ میلیون کاربر و اینستاگرام ۴۷ میلیون کاربر) داشت. در همان زمان توییتر فقط ۲ میلیون کاربر داشت. در سال ۱۴۰۰ ایسپا بر اساس یک نظرسنجی، میزان استفاده مردم از رسانه‌های اجتماعی را چنین اعلام کرد: واتساپ ۷۱/۴٪،

اینستاگرام ۱/۵۳٪، تلگرام ۴/۴۰ درصد، فیسبوک ۱/۴٪، توئیتر ۳٪، کلاب‌هاوس ۳/۱٪ (همشهری، ۱۴۰۰) [۳]. بنابراین استفاده از توئیتر در میان توده مردم چندان رایج نیست. با این حال در سال ۱۳۹۹ ۵۰۰ میلیون توئیت و ۲۰۰ میلیون ریتوئیت توسط فارسی‌زبانان در این پلتفرم منتشر شد. در همان سال محمد جواد ظریف با ۱/۶ میلیون فالوور مقام اول، بی‌بی‌سی فارسی ۵/۱ میلیون، صدای آمریکا، روحانی، خامنه‌ای، دیویچه‌وله، رادیو فردا و تلویزیون منو تو مقام‌های بعدی را داشتند (مجازیست، ۱۳۹۹). میزان کاربران توئیتر در سال‌های اخیر به ۲/۳ میلیون اکانت افزایش یافت. همان‌طور که از اکانت‌های طرفدار دیده می‌شود، رسانه‌های فارسی زبان خارج بیشترین طرفدار را در میان فارسی‌زبانان دارد. البته باید اضافه کرد که در سطح دنیا (بنا بر آمار ژانویه ۲۰۲۳) معمولاً خوانندگان بزرگ انگلیسی‌زبان، بیشترین فالوور را دارند (ایلون ماسک، باراک اوباما، جاستین بیبر، کریستیان رونالدو، ریانا، کیتی پری، تیلور سوئیفت، ناردرا مودی، دونالد ترامپ و لیدی گاگا ده اکانت برتر را دارند. به عبارت دیگر اوباما، مودی و ترامپ تنها سیاستمداران ده اکانت برتر هستند). توئیتر هیچگاه در ایران به یک رسانه اجتماعی محبوب بدل نشد و ایران نه به لحاظ تعداد کاربران و نه بر اساس نسبت کاربران به جمعیت، نه فقط در جهان بلکه در مقایسه با کشورهای منطقه مانند ترکیه و مصر کاربران قابل توجهی ندارد.

در سال ۱۴۰۰، یک پژوهش منتشر شده در مشق نو با بررسی ۴۰ هزار توئیت که فیواستار [۴] شدند محتوی آنها را استخراج کرده بود. بیشترین کلمات مورد استفاده در توئیت‌های فارسی واژگان: ایران، عکس، دوست، زندگی، دختر، آدم، پسر، خونه، صبح، مادر، آمریکا و پس از شروع جنگ اوکراین، سه کلمه جنگ، اوکراین و روسیه بودند. به عبارت دیگر در این سال محتوی بیشتر توئیت‌ها غیرسیاسی بودند. (مشق نو نک به انصاف نیوز، ۱۴۰۰) مقاله یادشده با بررسی کمتر از ۱۰ هزار کاربر، آنها را به سه دسته «انقلابی» یعنی طرفداران جمهوری اسلامی، مخالفین جمهوری اسلامی و روزمره‌نویسان تقسیم می‌کند. طرفداران جمهوری اسلامی ۱۲۰۰ کاربر، مخالفین ۳۲۰۰ کاربر و کاربران روزمره‌نویس ۴۵۰۰ کاربر بودند. بنابراین در این سال، گروه روزمره‌نویس‌ها توانست لایک بیشتری را جمع‌آوری کند. در میان مخالفین جمهوری اسلامی اکانت‌های رضا پهلوی، مسیح علی‌نژاد، حسین باستانی، محمد مساعد و صفحات بی‌بی‌سی فارسی و ایران اینترنشنال قرار داشتند. افرادی مثل تاجزاده در میانه گروه مخالف و موافق قرار گرفتند. در این پلتفرم، مخالفین جمهوری اسلامی بعد از کاربرانی چون رائفی‌پور - از نظریه‌پردازان معروف توطئه در ایران است که بسیاری از اصولگرایان ایرانی از او طرفداری می‌کنند - و روزمره‌نویس‌هایی چون شاهرخ استخری (بازیگر) از اقبال خوبی برخوردار شدند. لازم به تذکر است که در این آمارها چیزی در مورد محل سکونت کاربران (داخل و خارج) گفته نمی‌شود.

در سال گذشته پس از مرگ دلخراش مهسا، تعداد توئیت‌ها چند برابر شد. تا قبل از آن حادثه ناگوار تعداد توئیت‌های روزانه در حدود ۹ میلیون توئیت بود (به طور متوسط حدود ۳ توئیت برای هر اکانت) اما ترافیک توئیتر فارسی در دوم مهرماه به بالاترین میزان خود یعنی حدود ۳۲ میلیون توئیت (به طور متوسط در حدود ده توئیت برای هر اکانت) در روز رسید. در انتهای سال ۱۴۰۱، تعداد توئیت‌ها پس از آنکه مدت‌ها بالای بیست میلیون توئیت

بود بتدریج دوباره به میزان معمولی سابق برگشت. واژه‌های پر طرفدار در طی این مدت «زن زندگی»، «زن زندگی آزادی» (۴ میلیون بار) و پس از زاهدان (۱/۹ میلیون)، علی کریمی (۱/۷ میلیون)، حامد اسماعیلیون (۱/۶ میلیون)، مهسا امینی (۱/۵ میلیون) بودند. واژگانی چون گشت ارشاد، نیروهای سرکوبگر، مرگ بر دیکتاتور، حجاب اجباری، اعتراف اجباری از شعارهای پرتکرار بود. (ایرنا، ۱۴۰۲) حسین رونقی و علی دایی دو واژه پر تکرار دیگر در میان ۴۰ واژه پر طرفدار بود. بنابراین به جز علی کریمی که معمولاً از جنبش سبز به بعد از همه اعتراضات به اشکال مختلف حمایت کرده است، حامد اسماعیلیون که پس از سقوط هواپیمای اوکراین بتدریج به یکی از کاربران محبوب بدل شد، حسین رونقی که- در آن زمان- در زندان بسر می‌برد، و علی دایی که از لحاظ سیاسی همیشه با احتیاط برخورد نموده است و حتی این بار نیز نه با خامنه‌ای بلکه دولت و نیروهای انتظامی سرشاخ شد، نام فرد دیگری در میان ۴۰ واژه برتر وجود ندارد. نه رضا پهلوی، نه مسیح علی‌نژاد، نه نازنین بنیادی و نه حتی گلشیفته فراهانی.

هشتگ مهسا امینی در سال گذشته در حدود ۲۶۵ هزار بار تکرار شد. پس از آن هشتگ «اعتصابات سراسری» و نام جان‌باختگان جنبش زن-زندگی-آزادی مانند نیکا شاکرمی یا زندانیان مانند توماج صالحی از هشتگ‌های پر طرفدار بودند. هشتگ «من وکالت می‌دهم» طرفداران رضا پهلوی ۲۰۵۷۶۴۱ (کمی بیش از دو میلیون) بار تکرار شده بود و هشتگ رقیب آن، «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر» ۲۴۳۷۹۳۲ بار تکرار گشته بود، یعنی آن در حدود ۴۰۰ هزار بار بیشتر از «من وکالت می‌دهم» تکرار شد. طرفداران حکومت توانستند هشتگ «لیبک یا خامنه‌ای» را فقط در حدود ۱/۶ میلیون بار تکرار کنند (هشتگ پر طرفدار حب‌الحسین یجمعا با ۱/۸ میلیون تکرار مربوط به اربعین است و ربطی به موضوعات سیاسی ندارد، جانفدا نیز با مرگ قاسم سلیمانی گره خورده است. باید توجه داشت که این هشتگ‌ها کاربران مشترک داشته و قابل جمع نیستند). از نظر تعداد لایک‌ها، کاربران ناشناخته‌ای چون ممد پوری (امین پوریا) با ۵۵ میلیون لایک و پس از آن outFarsi با ۴۴ میلیون و پوریا زراعتی-تلویزیون منوتو- بار ۳۸ میلیون لایک در صدر قرار داشتند. ایران اینترنشنال دو اکانت رسمی دارد که یکی بیش از ۳۰ میلیون و دیگری ۲۷ میلیون لایک جمع کردند. (این لایک‌ها را نمی‌توان با هم جمع کرد زیرا طرفداران هر دو اکانت تقریباً یکی هستند.) از افراد شناخته شده که لایک‌های زیادی را جمع کردند، سیما ثابت-مجری ایران اینترنشنال-، توماج-کانال رسمی، علی کریمی، سامان رسول‌پور و بالاخره حسن روحانی با بیش از ۱۷ میلیون لایک قرار داشتند. بنابراین حتی تلویزیون اینترنشنال لایک‌های کمتری نسبت به پوروزاعتی و فریبرز کریمی‌زند (افسر سابق پلیس جمهوری اسلامی) جمع کردند. نه رضا پهلوی، نه حامد اسماعیلیون، نه مسیح علی‌نژاد در لیست اکانت‌هایی پرتکرار وجود ندارند. [۵] پرتکرارترین توییت سال ۱۴۰۱ مربوط به علی کریمی است. در زمانی که اعلام شد ویلای او در لواسان در نزدیکی تهران تصاحب شده است، نوشت: «خانه بدون خاک ارزشی ندارد... فدای سرتون #مهساامینی». این توییت ۸۲ هزار بار ریتوییت شد و توانست ۳۴۲ هزار لایک را کسب کند.

لازم به تذکر است که برترین اکانت‌ها که بیشترین فالوورها را دارند فاکتور مهمی است اما به تنهایی چیز زیادی را افشا نمی‌کند. بسیاری از مخالفین جمهوری اسلامی اکانت جواد ظریف را دنبال می‌کنند، همین موضوع در مورد رضا پهلوی صادق نیز است و بسیاری از مخالفین سیاسی وی اکانت او را دنبال می‌کنند، درست به همین خاطر در اینجا کمتر به مسئله تعداد فالوورها پرداخته شد. با این حال برای مقایسه با آمار سال ۱۳۹۹ می‌توان آمار فالوورهای چند شخصیت یا رسانه را در شرایط فعلی برشمرد. بی‌بی‌سی فارسی ۲/۲ میلیون، علی کریمی ۱/۷ میلیون، صدای آمریکا فارسی ۱/۷ میلیون، ایران اینترنشنال ۱/۶ میلیون، جواد ظریف ۱/۶ میلیون، رضا پهلوی ۱/۲ میلیون، رادیو فردا ۱/۲ میلیون، دویچه‌وله فارسی ۱/۲ میلیون، منوتو ۱/۱ میلیون، گلشیفته فراهانی ۱ میلیون، حسن روحانی ۱ میلیون، علی خامنه‌ای ۹۶۸ هزار، وزارت امور خارجه آمریکا ۸۱۱ هزار، پوریا زراعتی ۷۹۷ هزار، حامد اسماعیلیون ۷۳۰ هزار، مسیح علی‌نژاد ۷۲۱ هزار، سیما ثابت ۶۹۱ هزار، شاهین نجفی ۶۳۸ هزار، توماج صالحی ۶۱۶ هزار، نازنین بنیادی ۵۷۲ هزار، فریبرز کرمی‌زند ۴۸۱ هزار، امین پوریا (ممد پوری) ۳۷۲ هزار، مصطفی تاجزاده ۳۵۳ هزار، حسین باستانی ۳۱۳ هزار، مراد ویسی ۱۷۲ هزار، همایون شجریان ۱۷۰ هزار، علی دایی ۱۴۷ هزار، شاهرخ استخری ۱۴۷ هزار، امیر طاهری ۱۳۹ هزار، فرج سرکوهی ۸۲ هزار، محمد مساعد ۶۴ هزار، حسن ریوندی ۳/۱ هزار، ابراهیم رئیسی ۵۶۳ فالوور.

بنا بر آنچه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در پلتفرم فارسی توئیتر درست مطابق انتظار بیشتر به مسائل سیاسی پرداخته می‌شود. با این حال افراد بسیار کمی در ایران از این رسانه جمعی استفاده می‌کنند. امروز هم توئیتر و هم اینستاگرام فیلتر شده‌اند، اما حتی زمانی که این دو رسانه فیلتر نشده بودند، توئیتر طرفدار بسیار کمی در داخل کشور داشت. احتمالاً می‌توان نتیجه گرفت بسیاری از کاربران توئیتر در خارج از ایران بسر می‌برند. به این تعداد باید دوستان افغانستانی در افغانستان، ایران و دیگر کشورهای جهان را نیز اضافه کرد.

با این حال، بر اساس تعداد توئیتهای ۶۷۸ میلیون توئیتهای در سال گذشته و بررسی آنها می‌توان چند نکته را استنتاج کرد: اول، در توئیتر کاربران روزمره نویسنده‌ترین طرفدار را دارند اگرچه این معادله در مواقع بحران‌های سیاسی دچار دگرگونی می‌شود. دوم، تا قبل از شروع جنبش زن-زندگی-آزادی مقامات جمهوری اسلامی و رسانه‌های مخالف جمهوری اسلامی بیشترین تعداد فالوور را داشتند. این موضوع در جنبش اخیر دچار تغییر شد و فقط با گذشت زمان بیشتری می‌توان در مورد کاربران برتر نظر داد. سوم، میزان فالوورها به معنی میزان طرفداران نیست. اما اگر به واژه‌های تکرار شده و یا لایک‌ها نگاه شود، آنگاه می‌توان گفت که علی کریمی از جمله کاربران مخالفی است که توانست بیشترین توجه را سال گذشته به خود جلب کند. پس از او حامد اسماعیلیون قرار داشت. دیگر سلبریتی‌های جرج‌تاون در آمار برتر توئیتر، مطابق بررسی‌های ایرنا حضور ندارند. چهارم، هشتک «من وکالت می‌دهم» توانست برد لازمی که سلطنت‌طلبان انتظار داشتند را بیابد. پنجم، رسانه‌های بزرگی چون تلویزیون اینترنشنال مغلوب افراد ناشناخته و یا کمتر شناخته شده در پلتفرم توئیتر شدند. ششم، اگر هشتک مهسا امینی که مادر همه این اعتراضات بود کنار گذاشته شود آنگاه «اعتصابات سراسری» و «انقلاب ۱۴۰۱»

بیشترین طرفدار را داشتند. هشتم، هشتم، هشتگ «لیک با خامنه‌ای» و تکرار نسبتاً کم آن شکست جمهوری اسلامی در این پلتفرم را نشان می‌دهد. نهم، حضور پررنگ نام جان‌باختگان، زندانیان دربند، شهرها و اشخاص نشان می‌دهد که توئیتر حتی پلتفرم طرح شعار هم نیست بلکه قبل از هر چیز محل نشان دادن احساسات قوی است. دهم، دنیای اینستاگرام بسیار متفاوت از دنیای توئیتر است. حسن ریوندی که در عرض چند سال اخیر مقام اول را در اینستاگرام فارسی دارد (حدود ۲۰ میلیون) فقط ۳ هزار فالوور در توئیتر دارد. حضور پررنگ رسانه‌های خارج از کشور قبل از هر چیز به معنی عدم اعتماد کاربران به کانال‌های خبری جمهوری اسلامی و علاقه کاربران به سریتیر اخبار و تحلیل است. بی‌بی‌سی فارسی که در گذشته مقام دوم را داشت توانسته است به مقام اول با فاصله زیاد از صدای آمریکا و علی کریمی پیشی گیرد. ظریف، روحانی و خامنه‌ای، شخصیت‌های مهم جمهوری اسلامی که دنبال‌کنندگان زیادی داشتند، سلسله مراتب گذشته خود را حفظ کرده اما همه آنها مغلوب رسانه‌ها و نیروهای اپوزیسیون در این عرصه گشته‌اند. ظریف از مقام اولی به چهارم سقوط کرده است. اکانت علی کریمی که در گذشته قابل مقایسه با رسانه‌های خارج از کشور نبود به مقام دوم رسیده است.

در نهایت تعداد فالوورها سهم زیادی در به دست آوردن لایک و توجه به یک شخصیت می‌شود اما اکانت‌هایی که میزار فالوور بسیار کمتری دارند می‌توانند بسته به میزان فعالیت توئیتری کاربر و طرح مسائل مورد علاقه کاربران در لحظه مناسب لایک‌های بیشتری را کسب کنند. مسلماً کسانی که هدایت اکانت خود را به یک تیم باتجربه هدایت سپرده‌اند شانس جلب توجه بیشتری را دارند.



## رهبری سلبریتی

حضور سلبریتی‌ها در سیاست بخشی از واقعیت جوامع مدرن کنونی است. برخی حضور سلبریتی‌ها را با خفقان سیاسی در ایران پیوند می‌زنند در حالی که در جوامع پیشرفته، چنین پدیده‌ای رایج‌تر شده است. در بهشت سلبریتی‌های جهان، چند دهه پیش یک بازیگر درجه دو سینما، رونالد ریگان، توانست تأثیر بسیار ناگواری بر روند تحولات اقتصادی و سیاسی نه فقط ایالات متحده بلکه کل جهان گذارد. سلبریتی‌ها نه فقط در مهد هالیوود و بالیوود بلکه در دیکتاتورهای و دموکراسی‌ها توانسته‌اند از توجهی که به آنان می‌شود استفاده کنند. از نظر برخی، سلبریتی‌ها بهترین پیام‌آوران جوامع مدرن هستند زیرا وقتی آنها دم می‌گشایند همه سراپا گوش هستند. مخالفین نیز معتقدند، در چند دهه اخیر با رشد «بازار توجه» دموکراسی‌ها کم‌کم به سرایشی سقوط در غلتیده‌اند. عده‌ای با تأکید بر اهمیت سلبریتی‌ها در دنیای سیاست امروز معتقدند کسانی چون انجلینا جولی، که با انواع ماموریت‌های مختلف از حل اختلافات در سیرالئون، سری‌لانکا، چاد، پاکستان... گرفته تا حمایت از حقوق کودکان و مهاجرین فعالیت می‌کرد، اهمیت و قدرت یک سوپرستار در دنیای سیاست را نشان می‌دهند. این قدرت

به حدی در یک دهه پیش بود که به هنگام رقابت بارک اوباما و هیلاری کلینتون بر سر تعیین کاندیدای دموکرات‌ها، طرفداران هیلاری مدعی خویشاوندی او با جولی و طرفداران اوباما ادعای خویشاوندی اوباما با همسر سابق جولی، براد پیت را داشتند. در چنین فضایی تاکید زیادی بر بازار توجه و قدرت سلبریتی‌ها می‌شود. اما خیل گسترده سلبریتی‌های پراهمیت طرفدار هیلاری کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ نیز نتوانست از پیروزی یک سلبریتی بی‌اهمیت در دنیای سرگرمی، دونالد ترامپ، که در طی سال‌ها با حضور در انواع شوهای تلویزیونی سعی کرد به یک سلبریتی بزرگ بدل شود و موفق نشد، جلوگیری کنند. بنابراین توجه به سلبریتی‌ها به معنی پیروی همگان از آنها نیست، اما مسلماً بخشی از مردم به آنها گوش می‌دهند چنانچه نباید طرفداری کسانی چون اوپرا وینفری از اوباما در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ را نادیده گرفت. متأسفانه و به دلایل معین بر میزان تاثیر نقش سلبریتی‌ها در سیاست در رسانه‌ها غلو می‌شود.

یک علاقه دوجانبه از سوی سلبریتی‌ها برای تاثیرگذاری و مشارکت در قدرت سیاسی و نیز قدرتمندان سیاسی برای نزدیکی با سلبریتی‌ها برای کسب و یا حفظ قدرت سیاسی وجود دارد. اما رابطه سلبریتی-سیاست اشکال مختلفی را به خود می‌گیرد. جان ستریت از پژوهشگران تاثیرگذار در حوزه بررسی سلبریتی‌ها، بین سلبریتی‌های سیاستمدار و سیاستمداران سلبریتی تفاوت می‌گذارد اما پاول هارت و کارن تیندال در این رابطه تقسیم‌بندی دقیق‌تری انجام می‌دهند. بنا بر گفته آنها می‌توان انواع سلبریتی‌ها در حوزه سیاست را چنین تقسیم کرد: اول، سلبریتی مدافع: این دسته از سلبریتی‌ها مطالبه-محور بوده و از حقوق معینی در جامعه دفاع می‌کنند. آنها از محبوبیت و حضور گسترده خود در رسانه‌ها برای رساندن پیام خاصی استفاده می‌کنند. معمولاً سازمان‌های مدنی موجود دفاع می‌کنند و مخالفت چندانی با سیستم حاکم ندارند اما تحت شرایط معینی عده قلیلی به مخالفت با نخبگان و یا نهادهای فاسد نیز برمی‌خیزند. معمولاً ثروتمند هستند و هم به منابع مادی و هم کمک گسترده متخصصین در امور مختلف بطور راحتی دسترسی دارند. دوم، سلبریتی‌های هوادار. این دسته از سلبریتی‌ها شخصیت محور هستند و از سیاستمدار(ان) خاصی حمایت می‌کنند. آنها از محبوبیت خود برای حمایت از شخصیت یا حزب معینی استفاده می‌کنند. سوم، سلبریتی سیاستمدار. در این حالت سلبریتی از موقعیت خود در جامعه برای رسیدن به قدرت سیاسی استفاده می‌کند. چهارم، سیاستمدار سلبریتی. سیاستمداری که رابطه نزدیکی با سلبریتی‌ها دارد و یا آن که زندگی خصوصی او با زندگی خصوصی سنتی یک سیاستمدار تفاوت دارد و از این نظر جنجال‌آفرین است. از این جهت سیاستمدار سلبریتی به دو دسته تقسیم می‌شود. دسته اول کسانی هستند که به طور فعال از نزدیکی با سلبریتی‌ها برای گسترش قدرت سیاسی خود استفاده می‌کند. دسته دوم کسانی هستند که به طور اتفاقی به خاطر آبروریزی در مقوله سلبریتی گنجانده می‌شوند. مسلماً می‌توان این تقسیم‌بندی را به گونه دیگری انجام داد.

در تقسیم‌بندی بالا دو گروه اول خود در پی کسب مستقیم قدرت نیستند بلکه می‌خواهند از محبوبیت خود برای رسیدن به مطالبات معین به طور مستقیم (مانند گروه اول) و یا به طور غیرمستقیم از طریق حمایت از



سیاستمداران معینی دست یابند. بسیاری از سلبریتی‌ها به عنوان سفیران حسن‌نیت در سازمان ملل فعالیت کرده و می‌کنند. برخی به رسم آدری هپبورن در رابطه با سیاست‌های حزبی به طور مستقیم دخالت نمی‌کنند و به فعالیت‌های بشردوستانه خود می‌پردازند. برخی از این سفرای حسن‌نیت بطور فعال از یک شخصیت سیاسی دفاع می‌کنند مانند دفاع کاینه وست از دونالد ترامپ، پشتیبانی اپرا وینفیری و صدها سلبریتی دیگر از اوباما، یا حمایت نیمار و بسیاری از فوتبالیست‌های معروف برزیلی از بولسونارو. اما گروه‌های سوم و چهارم یا در پی کسب قدرت و یا گسترش قدرت خود هستند. مسلماً سلبریتی‌ها می‌توانند از یک گروه به گروه دیگر گذار کنند. تحت شرایط خاصی سلبریتی‌ها می‌توانند مخالف نظام حاکم شوند، می‌توانند زندگی سیاسی را بدرود گفته و به دنیای هنر بپیوندند یا آن که دوران کوتاهی به عنوان سیاستمدار فعالیت کرده و دوباره به دنیای هنر بازگردند. آنچه که گروه سوم را از گروه اول و دوم جدا می‌کند این است که گروه سوم یا به طور دائم (در موارد نادر فقط به طور موقت) از حرفه اصلی خود جدا شده و سیاستمدار می‌شود. نمونه چنین سلبریتی‌هایی در ایالات متحده افرادی چون رونالد ریگان (رئیس جمهور)، کلینت ایستوود (شهردار)، آرنولد شوارتزنگر (فرماندار)، جسی ونتورا - کشتی‌گیر و بازیگر (فرماندار)، جان گلن فضانورد (سناتور)، فرد تامپسون - بازیگر (سناتور) هستند. ایستوود در سال ۱۹۸۶ دوره کوتاهی به سیاست محلی روی آورد و شهردار زادگاه خود شد. دونالد ترامپ نیز به جز آن که به خاطر ثروت و فعالیت‌های اقتصادی‌اش شناخته شده بود، سال‌ها به عنوان مناظرکننده و تهیه‌کننده شو تلویزیونی «کارآموز» فردی معروف بود. کسانی چون ریگان و ترامپ که به مقام ریاست جمهوری رسیدند هرگز به یک سلبریتی بزرگ در دنیای هنر بدل نشدند و از همان ابتدا فعال سیاسی بودند و به سیاست علاقه بیشتری داشتند تا بازیگری فیلم و تهیه‌کنندگی تلویزیون. در گروه چهارم، باراک اوباما در طول فعالیت سیاسی خود تلاش نمود رابطه بسیار نزدیکی با سلبریتی‌ها داشته باشد و از محبوبیت آنها در حمایت از خود حداکثر استفاده را نمود، اما پس از ریاست جمهوری دوستی با اوباما یک مزیت برای دیگران محسوب می‌شد.

بنابراین کنشگری سیاسی سلبریتی‌ها می‌تواند اشکال بسیار متفاوتی به خود گیرد. اما باید به خاطر داشت که سلبریتی بودن در یک عرصه هنری یا ورزشی هیچگاه به معنی محبوبیت در عرصه سیاسی نیست. گاری کاسپاروف شطرنج‌باز معروف هیچگاه در عرصه سیاست موفقیت زیادی کسب نکرد. کاندیداتوری کاینه وست در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به یک جوک بدل شد. اما جرج وه‌آ بازیکن معروف فوتبال (اولین آفریقایی و هنوز تنها) بازیکن آفریقایی است که به عنوان بهترین فوتبالیست اروپا و جهان انتخاب شده است. «جادوگر فوتبال آفریقا» سال‌ها در عرصه سیاست فعال بود و اکنون رئیس‌جمهور لیبیا است. با این حال در سال ۲۰۰۵ زمانی که او بیشتر به عنوان فوتبالیست شناخته می‌شد تا سیاستمدار، بر خلاف انتظار بسیاری در انتخابات ریاست جمهوری لیبیا شکست خورد.

## گذار به سیاست

آیا حضور یک سلبریتی در صحنه سیاست را باید لیبیک گفت؟ کنشگری سلبریتی‌ها اشکال مختلفی به خود می‌گیرد. باید توجه داشت که سلبریتی‌ها به دلایل مختلف اقتدار و جایگاه معینی را در ساختارهای سلسله مراتبی اجتماعی کسب می‌کنند اما داشتن جایگاه بالا در یک عرصه معین به خودی خود به معنی کسب یک جایگاه بالا در عرصه دیگری نیست. به عبارت دیگر مقام کسب‌شده در حوزه فرهنگی به طور خودکار به حوزه سیاسی منتقل نمی‌شود، زیرا هر حوزه از فعالیت‌های اجتماعی قواعد بازی خود را دارد که توسط هنجارها و ارزش‌های متفاوت اداره می‌شوند. (آتورز و لیتل، ۲۰۱۶: ۹). پذیرش گذار از فعالیت در حوزه‌های فرهنگی متفاوت به سیاست نیز توسط مردم و حتی هواداران سلبریتی‌ها نیز یکسان نیست؛ مثلاً گذار یک نویسنده معروف به سیاست معمولاً راحت‌تر پذیرفته می‌شود تا یک کمدین. اما این موضوع بیانگر کل حقیقت نیست زیرا بسته به متن فرهنگی جامعه و شرایط تاریخی می‌تواند تغییر کند. ایتالیا یک نمونه آشکار آن است. در سال ۱۹۸۷ ایولونا استالر ستاره معروف پورنو در ایتالیا به عنوان نماینده پارلمان انتخاب شد. اما باید به خاطر آورد که او با کسب بیست‌هزار رای توانست فقط برای یک دوره وارد پارلمان ایتالیا شود. پس از آن تلاش‌های وی برای انتخاب مجدد تاکنون با شکست مواجه شده است هر چند از زمان نمایندگی پارلمان تاکنون در تشکیل چند حزب سیاسی مشارکت داشته است. در واقع او هیچگاه صحنه سیاست را خالی نکرد اما با این وجود با توجه به سابقه شغلی و نیز پیشنهادات جنجالی‌اش از سوی مردم جدی گرفته نشد. بیه‌گریلو بنیانگذار جنبش پنج ستاره فقط از سال ۲۰۰۹ که حزب پنج ستاره را بنیان گذاشت، وارد صحنه سیاست نشد بلکه طی سال‌های طولانی موضوع برنامه‌های او طنزهای سیاسی بود. از طرف دیگر او از مدت‌ها پیش، یکی از معروف‌ترین وبلاگ‌نویس‌های دنیا محسوب می‌شود و وبلاگ او یکی از پرمراجعه‌کننده‌ترین وبلاگ‌های جهان است. بنابراین از نظر بسیاری او یک روزنامه‌نگار و تحلیلگر سیاسی بود که شوهای کمدی هم درست می‌کرد. این دو مثال از یک سو هم ویژگی و بحران مشروعیت احزاب سنتی سیاسی در کشوری چون ایتالیا را نشان می‌دهد، اما از سوی دیگر نشان می‌دهد که حتی در شرایط بحرانی مردم به سلبریتی‌هایی اعتماد می‌کنند که در عرصه سیاسی کم و بیش طی مدتی قابل توجهی فعال بوده‌اند. این امکان وجود دارد که تحت شرایط معینی یک سلبریتی بتواند به طور جدی وارد صحنه سیاسی شود، اما برای استمرار حضور خود باید بتواند قابلیت‌های مناسبی از خود نشان دهد. یکی از این قابلیت‌ها ایجاد تشکیلات سیاسی است.

کشور نمونه دیگر ایالات متده است. پس از جنگ دوم جهانی دو کمدین بسیار معروف، چارلی چاپلین و لوسیل بال، در دوران مک‌کارتیسم با مشکلات زیادی مواجه شدند. چارلی چاپلین در صنعت سینما یک چهره بانفوذ بود. لوسیل بال نیز یکی از چهره‌های بسیار معروف تلویزیون محسوب می‌شد، هر چند که سابقه طولانی فعالیت هنری چاپلین را نداشت. بال در زمان تعقیب کمونیست‌ها در ایالات متحده به خاطر شو تلویزیونی هفتگی خود محبوبیت

زیادی نزد مردم کسب کرده بود. با آنکه معمولاً چاپلین از اظهارنظرهای سیاسی خودداری می‌کرد اما بسیار قبل از ظهور جدی جوزف مک‌کارتی در صحنه سیاست، تحت نظر اف‌بی‌آی و پلیس مخفی انگلیس بود. با این وجود هیچگاه مدرک معتبری بر علیه وی پیدا نشد. چاپلین یک هنرمند صلح‌طلب و رادیکال بود که بعد از «دیکتاتور بزرگ» به موضوعات سیاسی علاقه بیشتری نشان داد. او به یک منتقد جامعه سرمایه‌داری بدل گشت و بسیاری این سبک جدید او را دوست نداشتند. فیلم «مسیو وردو» آخرین قطره‌ای بود که خیل بزرگ منتقدان او را به این نتیجه رساند که حضور وی در ایالات متحده «برای جوانان» آن کشور الگوی خطرناکی است. دفاع او از آزادی و حقوق دگراندیشان رادیکال موجب خشم عده زیادی گشت. حتی جرج اورول او را در لیست سیاه خود-لیست ۳۸ نفره «کمونیست‌های پنهان» قرار داده بود.

طبقات حاکمه آمریکا در طول جنگ دوم جهانی با افزایش محبوبیت اتحاد شوروی، و نیز پیروزی کمونیست‌های چینی «خطر سرخ» را بسیار جدی گرفتند و بلندگوهای تبلیغاتی آنها، از طریق رسانه‌های گروهی تبلیغات وسیعی را بر علیه چاپلین به راه انداختند تا این که ادگار هورر به آرزوی خود رسید و چاپلین از کشور اخراج شد. ماشین تبلیغاتی جنگ سرد به راه افتاده بود و حتی نیازی به شهادت چاپلین در دفاع از خود نبود. در مقابل لوسیل بال که به طور مشخص با حزب کمونیست ایالات متحده در سال ۱۹۳۶ رابطه داشت توانست شهادت خود را به مقامات ارائه کند و مطبوعات نیز به دفاع از وی پرداختند. به طوری که هدا هاپر یکی از ستون‌زردنویس‌های بسیار معروف آمریکا، (وی از جمله کسانی بود که در تعقیب افراد کمونیست یا مشکوک به کمونیست در روزنامه لس‌آنجلس تایمز نقش بزرگی داشت و با معرفی روشنفکران و هنرمندان چپ‌گرا به آزار بسیاری از جمله چاپلین پرداخت) به دفاع از لوسیل بال پرداخت و اعلام کرد: تنها چیز سرخ لوسی موهای اوست که آنهم واقعی نیست. در واقع برای هیات حاکمه آمریکا، حقیقت و گذشته افراد اهمیتی نداشت. مهم، میزان خطر واقعی «کمونیست‌ها» و نه پیشینه سیاسی آنها بود. مسلماً محبوبیت لوسیل بال بی‌تاثیر نبود، اما مسئله اصلی میزان رادیکالیسم و تاثیر عملی هنرمندان در گسترش افکار آزادیخواهانه در جامعه بود.

چند دهه پس از مک‌کارتیسم و شروع جنگ سرد، در دورانی که ایالات متحده با بحران عمیق اقتصادی، شکست در ویتنام، پیروزی انقلاب در ایران روبرو شد، و ترس بیهوده از خطر پیشروی اتحاد شوروی کشور را فرا گرفته بود، در شرایط اقتضاحات سیاسی واترگیت به هنگام زمامداری نیکسون، و نیز عفو نیکسون توسط فورد، شکست سیاسی جیمی کارتر چه در صحنه داخلی و چه در سیاست خارجی، بویژه در مقابل سیاست‌های نابخردانه جمهوری اسلامی، شرایط برای پیروزی سیاستمداران سنتی بسیار سخت شده بود و یکی از هنرپیشگانی که سال‌ها در سیاست فعال، مشهور به ضد کمونیست، ضد شوروی، و طرفدار پروپاقرص بدترین شکل سرمایه‌داری بود، خود را در خارج از گروه‌های سنتی سیاستمداران واشینگتن قرار می‌داد، و در فیلم‌هایش همیشه نقش قهرمان را بازی می‌کرد، توانست توجه افراد زیادی را به خود جلب کند. او کسی جز رونالد ریگان نبود، فردی که می‌توانست هم نیازهای طبقات حاکمه و هم احساس تحقیر مردم عادی را برطرف کند. ریگان شوکران هر دردی

بود. چند دهه بعد، در شرایطی که آمریکا دوران نزول نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را تجربه می‌کرد، و در بحران مالی بزرگ ۲۰۰۸ بسیاری از مردم عادی ایالات متحده شاهد از دست دادن بسیاری از دارایی‌های خود بودند، اما در عین حال صاحبان و مدیران بانک‌ها توانستند کم و بیش بدون آسیب به فعالیت خود ادامه دهند، پیشروی اقتصادی و سیاسی چین در مقابل آمریکا، تشدید نابرابری‌های اقتصادی، تشدید تضادهای سیاسی دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه و بحران‌های مختلف دیگر باعث شد یک سلبریتی کم‌اهمیت اما پولدار به قدرت برسد. اگر رونالد ریگان همیشه در فیلم‌ها به عنوان یک قهرمان ظاهر می‌شد، دونالد ترامپ که بسیاری از برنامه‌های اقتصادی رونالد ریگان را کپی کرده بود، نمونه واقعی یک ضدقهرمان بود. راه او برای پیروزی مانند پیروزی ریگان هموار نبود و رفتار او درست همان چیزی بود که از یک ضدقهرمان می‌شد انتظار داشت، نه نجاتبخش بود و نه موجب تجدید شکوه ایالات متحده گشت. بنابراین اگر در حالت عادی یک سلبریتی «بدنام»، مثلاً مایک تاپسون که بیشتر مردم او را با اخبار افتضاحات متفاوت پیوند می‌زنند، نمی‌تواند مدعی قهرمانی شود، در حالت بحرانی، در شرایطی که طبقات مسلط حاکمه تشخیص دهند که حتی یک فرد مشکل‌ساز نظر مساعد مردم را جلب کرده و برنامه اقتصادی و سیاسی «مناسی» دارد، از او حمایت خواهند کرد، چنانچه بسیاری از ثروتمندان از ترامپ پشتیبانی کردند. یا طرفداری بسیاری از سلبریتی‌های پولدار از بولسونارو در برزیل.

بنابر آنچه گفته شد اول، موفقیت یک سلبریتی در عرصه سیاست، قبل از هر چیز وابسته به شرایط تاریخی معینی است که سلبریتی مزبور در آن عمل می‌کند. دوم، لازمه گذار از یک عرصه موفق هنری به عرصه موفق سیاسی، حضور جدی و نسبتاً طولانی در عرصه سیاست است، سوم برخی از سلبریتی‌ها نشان داده‌اند که در عرصه‌های ادبی-هنری و سیاسی قابلیت‌های زیادی دارند، در چنین حالتی سلبریتی بودن و نزدیکی به رسانه‌ها یک مزیت مهم است. چهارم، رسانه‌ها و حضور در رخدادهای مهم هنری از پایه‌های اصلی پدیده سلبریتی هستند. در کشورهایی مانند ایران که این حضور توسط حکومت تامین می‌شود، قطع حضور آنان در این عرصه‌ها بسیار مشکل نیست. (چرا کیارستمی از ساختن فیلم‌هایی که موجب سانسور آنها می‌شد ابا داشت؟ چرا دولت‌آبادی کتاب زوال کلنل را در خارج چاپ نمی‌کند؟ باید توجه کرد که افراد معروف و شجاعی چون جعفرپناهی استثنا هستند. او به عنوان یک کارگردان مشهور جهانی می‌تواند فیلم‌های خود را در خارج نمایش دهد و درآمد ناچیزی کسب کند. باید به خاطر آورد که حتی فرد معروفی چون چاپلین، پس از اخراج از آمریکا فقط دو فیلم در بریتانیا ساخت و دیگر در هالیوود فیلمی تولید نکرد) این به معنی آن نیست که برخی از نویسندگان و هنرمندان حاضر به مبارزه نیستند، که تاریخ معاصر ایران مملو از مبارزه سیاسی آنان است و میدان‌های تیر و سلول‌های زندان‌های شاهی و ولایتی به این مبارزات پرافتخار شهادت می‌دهند. اما حضور عادی و قانونی در تولیدات ادبی و هنری کشور پذیرش محدودیت‌های معین را طلب می‌کند. پنجم، شهرت موجب مشروعیت سیاسی نمی‌شود. بسیاری از مردمان عادی کشورهای غربی مخالف حضور جدی سلبریتی‌ها در صحنه سیاسی هستند. جمع‌آوری پول برای امور خیریه معمولاً پذیرفته شده است اما تلاش برای تاثیر بیشتر، موضوع جدل‌آمیزی است.

## کاری بکن

زمانی که بنونو و گلداف به «مدافعان واقعی آفریقا» بدل شدند، در کنار ستایشگران پر سروصدای آنها در رسانه‌های اصلی، مخالفین زیادی نیز داشتند. بنا به گفته دو تن از این مخالفین، تقدس بنونو و باب [گلداف] این است: فروش مرگ آفریقایی، خرید جان آفریقایی» (سیمور، هایز، ۲۰۱۴) از نظر آنان بحران‌های اخلاقی ناشی از سیاست‌های استعماری کشورهای غربی از طریق کمک‌های خیریه مردم عادی کشورهای غربی توسط سلبریتی‌های مقدس حل می‌شد. با کمک امور خیریه، یکی از عوامل اصلی بدبختی و مرگ آفریقایی‌ها (طبقات حاکمه کشورهای غربی) به نجات‌دهندگان آنان بدل می‌شدند. چنین عملی فقط از سوی مقدسان که مردگان را به زندگی برمی‌گردانند ساخته است. بنا به گفته گی دوبور، یک صحنه تماشایی از مجموعه‌ای از تصاویر تشکیل شده است اما این فقط تصاویر نیستند که باید به آنها توجه کرد، در پس این تصاویر یک رابطه اجتماعی وجود دارد. کسانی که در یک نمایش شرکت می‌کنند با مصرف تصاویر یادشده یک رابطه اجتماعی را به شکل خاصی تجربه می‌کنند (به نقل از سیمور، هایز، ۲۰۱۴)

جنبش زن-زندگی-آزادی و مبارزه بی‌باکانه بسیاری از مردم جان به لب رسیده موجب امید، شمع، همبستگی، افتخار و بسیاری از احساسات مثبت ایرانیان داخل و خارج گشت. تصاویر و خاطرات زیادی در مقابل چشمان کسانی که زمانی خود در انقلاب ۵۷ شرکت کرده بودند، دوباره زنده شدند. برخی از انقلابیون ۵۷ خود را به خاطر مبارزه با شاه مقصر احساس می‌کردند، طرفداران سلطنت که همیشه دیگران را مقصر قلمداد می‌کنند، هر جنبش ضد ولایتی را یک جنبش شاهی می‌شمارند. این طرز تفکر فقط در میان نیروهای طرفدار سلطنت غالب نیست بلکه اصلاح‌طلبان داخلی نیز چنین می‌پندارند. در این مورد کفایت به نوشته‌های اخیر زیدآبادی مراجعه کرد که هرگونه تلاش برای براندازی را تلاشی در جهت استقرار نظام سلطنتی می‌شمرد. درست به همین علت بسیاری از طرفداران پروپاقرص اصلاح‌طلبی در ایران، تحت هر شرایطی و با هر قیمتی، پس از آن که خود را در مقابل جمهوری اسلامی می‌یابند، سلطنت‌طلب دوآتشه می‌شوند و این فقط شامل سلبریتی‌ها نمی‌گردد.

مبارزه مخالفین جمهوری اسلامی در خارج، برای نقطه پایان گذاشتن بر عمر یک رژیم سرکوبگر تفاوت‌های زیادی با شوهای باشکوه کمک‌رسانی به کشورهای فقیر دارد. تفاوت اصلی برای بسیاری از مبارزین خارج کشور، جان‌های شیرین از دست‌رفته، آرزوهای بر باد رفته برای یک زندگی عادی، مهاجرت‌های اجباری و پیامدهای ناگوار آن، آسیب‌های اقتصادی، فشارهای روحی و روانی و هزاران درد بی‌نام و نشان دیگر است. برای برخی همبستگی با مبارزان داخلی همبستگی با خود و نه دیگری است. خودی که بطور فیزیکی در خارج است اما روحش در داخل - حداقل در روزهای اوج جنبش - بسر می‌برد. با این حال وجوه مشترکی بین دو صحنه وجود دارد. بسیاری از کسانی که در خارج بسر می‌برند، بدون در نظر گرفتن رنگ سیاسی، در لحظات سخت، به دلایل مختلف دچار نوعی شرمندگی هستند، این که خود مانند مبارزان داخل کشور در خیابان‌ها با نیروهای سرکوبگر روبرو نیستند. آنها

مایل هستند «کاری انجام دهند»، گاه هر کاری به هر قیمتی. این «احساس گناه» اخلاقی، همیشه منفی نیست و منشا بسیاری از کارهای مفید و ضروری است. کارهایی که سال‌ها به تعویق انداخته شده، مرزهای عبورناپذیری که قبلاً متصور نبود، اتحادهایی که بسیار دور از ذهن بودند و منشورهایی که در مخیله بسیاری نمی‌گنجید. همه این‌ها از جمله تاثیرات یک جنبش قوی آزادی‌خواهانه بود. در کنار پیامدهای این حس کاری انجام دادن، فشار دیگری وجود داشته و دارد ایجاد یک صف واحد به هر قیمتی. مسلماً مبارزه با یک رژیم ددمنش بدون یک جبهه متحد امکان‌پذیر نیست. اما این جبهه یک دیوار آجری یکدست، یکپارچه و یک‌رنگ نیست. این یک دیوار انسانی با سوراخ و سنبه‌های فراوان، افراد کوتاه، بلند و متوسط با لباس‌های و علایق متفاوت است. صفی است که از شعار زن-زندگی-آزادی درک‌های مختلفی داشته و دارد. در آن از شجاع‌ترین افراد تا افراد کم‌تر شجاع و ترسو وجود دارند. نه کسی سواره است و نه کسی پیاده.

احساسی باید یک کاری کرد تا زمانی که جامه «رهایی‌بخش» بر تن نکرده بود، بسیار مثبت بود. اما زمانی که پا را فراتر گذاشت و نقش قهرمان نجات‌بخش را برای خود قائل شد، به بیراه رفت. زمانی که تمام تجربیات مبارزاتی را نادیده گرفت و با شعارهای ناسیونالیستی، یکپارچگی و نه گفتگو را طلبید به ته دره سقوط نمود. گلداف سعی کرد فقط سلبریتی‌های معروف را حول یک موضوع جمع کند. برای او مهم این بود که این افراد معروف باشند برای همین هیچ خواننده غیر سفیدپوستی را برای صفحه گرامافون معروف خود دعوت نکرد. همین موضوع در مورد جرج تاون و توبیت‌های قبل و بعد از آن صادق است. در فستیوال ۱۹۸۴ از جمله آهنگ معروف «آیا آنها می‌دانند کریسمس است» خوانده شد. بسیاری از روزنامه‌نگاران و کنشگران خارج از کشور که «پرچم انقلاب» را «زودتر از هر کس دیگری» به اهتزاز درآوردند، از کارگران و زحمتکش‌شان داخل که زیر بار فشارهای مختلف کمر خم کرده‌اند، پرسیدند: «آیا شما می‌دانید که در ایران انقلاب شده، چرا اعتصاب نمی‌کنید؟ چرا کارخانه‌ها تعطیل نیست؟» آنها لحظه‌ای فکر نکردند: مگر فرزندان چه کسانی در خیابان‌ها بودند؟ چه کسانی همسایگان داغدار خود را دلداری می‌دادند؟ چه کسانی چشم‌های پراساچمه فرزندان خویش را با اشک‌های خون‌آلود خود پاک می‌کردند؟....

مسلماً مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی یک جنگ است. در هر جنگی بلندگوهای تبلیغاتی دو طرف انسان‌ها را آماده از خودگذشتگی برای «یک هدف عالی» می‌کند. جمهوری اسلامی دیگر مشروعیتی برای هیچ‌گونه هدف متعالی و انسانی ندارد. تنها شعار آن «حفظ امنیت»، ایجاد ترس و تفرقه است. قطعاً نیروهای انقلابی به نیروی امید، احساس شجاعت، پیروزی و همبستگی نیاز دارند اما همبستگی به معنی خفه کردن دیگران نیست. به معنی آن نیست که عده کمی با حمل پرچم‌های عظیم شاهنشاهی آن را به نمایش گذارند. به معنی بلند کردن صداهای بلندگوهای قوی برای خاموش کردن صدای دیگران نیست. همبستگی با مبارزان داخل به معنی نهیب زدن به آنان برای اعتصاب و بیرون ریختن به خیابان‌ها نیست. یک احساس همدلی خالصانه و کمک‌های بدون التزام است. کسانی که از صمیم قلب اعلام همبستگی می‌کنند، خط و نشان نمی‌کشند.

اکثر ایرانیان خارج از کشور صمیمانه و از خلوص نیت خواهان کمک هستند، چنانچه اکثر کسانی که در فستیوال‌های امور خیریه شرکت می‌کنند در کمال صمیمیت مایل به کمک هستند. اما این مانع از آن نشده و نمی‌شود که برخی از سلبریتی‌ها به سیاه‌نمایی بیشتر اوضاع آفریقا و عدم عاملیت مردم آفریقا نپردازند. آنها برای «نجات آفریقا» مرگ بیشتری تبلیغ کردند تا پول بیشتری جمع کنند، پول بیشتر به معنی «نجات بیشتر» بود. برای برخی از سلبریتی‌ها، هر فشاری بر ایران به معنی نجات ایران است. مهم نیست حتی اگر این فشار از جانب نتانیاهو به شکل جنگ باشد.

آیا بونو، و گلداف نماینده مردم آفریقا هستند؟ آیا سلبریتی‌های دیگر براد پیت، جولی و دیگران نماینده کشورهای فقیر هستند؟ این نمایندگی را چه کسی به آنها داده است؟ مسلماً در کشوری چون ایران که امکان انتخابات وجود ندارد، برخی خود را نماینده مردم می‌خوانند، عده‌ای مشکل نمایندگی را می‌فهمند و برای حل قضیه به تویتر و «من وکالت می‌دهم» پناه می‌برند. یکی از وجوه مشترک فراوان رضا پهلوی و علی کریمی، فراهانی، بنیادی... همین عدم نمایندگی مردم ایران است. «توهم صمیمیت» در عرصه هنر و ورزش، و به شکل فالوورها در رسانه‌های اجتماعی نمایندگی مردم نیست. حتی نظرخواهی هم نمی‌تواند معیار باشد. زمانی که مردم به فرمان مخالفین و یا فردی از مخالفین دائماً به خیابان آمدند، همه جهان‌بینان نمایندگی فرد یا گروه را تشخیص می‌دهند. در کشوری چون ایالات متحده که بالاترین میزان استفاده از تویتر را دارد، میزان فالوورهای ایلون ماسک چیز بیشتری به جز تعداد بیشتر مخاطبین او در تویتر نمی‌گوید.

## چند نکته

در دوران سخت قرنطینه کووید-۱۹، مردم ایتالیا شاهد مرگ بسیاری از عزیزان خود بودند. آنها برای تقویت روحیه یکدیگر، ایجاد شور زندگی، تقدیر از پرستاران و پزشکان ایتالیا از بالکن‌های خود آواز خواندند. افرادی در بند که برای زندانیان هم‌بند و یا فرشتگانی که در صف اول مبارزه بودند ترانه خواندند. این نمایش همبستگی مردمی بود که از اعماق بدبختی، آواز شور زندگی و امید سر دادند. در آن صمیمیت و عشق موج می‌زد و خلوص نیت آنها، با صداهای گاه دلنواز، گاه کمتر دلنواز با آلات موسیقی گاه ابتدایی نه فقط ایتالیایی‌ها بلکه مردم اطراف و اکناف جهان را به وجد آورد. خلوص نیت در آن چشمگیر بود. بونو برای موج‌سواری آهنگ «Let your love be known» و گل‌گدوت و دیگران آهنگ «Imagine» جان لنون را از ویلاهای خود خواندند. مسلماً این دو پدیده احساس جالبی نه فقط در میان چپ‌گرایان بلکه مردم عادی ایجاد نکرد. این موضوع شباهت‌های معینی با اوضاع ایران دارد.

موضوع به هیچ‌وجه این نیست که سلبریتی‌ها نباید در سیاست دخالت کنند، خوشبختانه این آزادی در کشورهای زیادی برای همه وجود دارد و در کشورهای غیرآزاد وظیفه سلبریتی‌ها اگر در این عرصه قدم رنجه کنند، حمایت از سیاست حاکم است. مسئله شکستن توهم افزایش دموکراسی و یا توهم نمایندگی آنهاست. زمانی گی دوبور در

جامعه نمایش نوشت: «کارکرد ایدئولوژیک سلبریتی‌ها (و سیستم‌های بخت‌آزمایی) روشن است-مانند یک «چرخ شانس» مدرن، پیام این است که همه چیز شانسی است؛ برخی ثروتمندند، بعضی فقیر. دنیا اینگونه است... ممکن است تو باشی!» این گفته در اکثر موارد کاملا درست است.

مسئله سلبریتی‌هایی نیز وجود دارند که در جهت خلاف جریان حاکم حرکت می‌کنند. هنرپیشگانی چون سوزان ساراندون یا جین فوندا سال‌ها در مورد مسائل سیاسی مورد مناقشه در ایالات متحده مواضعی اتخاذ کرده‌اند که در بیشتر موارد با سیاست رسمی آمریکا در عرصه‌های داخلی و خارجی همخوانی نداشته است. شان پن در شرایطی که مخالفت با حمله آمریکا به عراق بهای گزافی داشت با پول خود به تبلیغ بر علیه جنگ پرداخت [۶]. پس از جنگ به عراق و ایران سفر کرد. تاکنون از مبارزات مردم ایران در مقاطع مختلف حمایت نموده است. در سال ۲۰۱۱ به معترضین مصری در میدان التحرير قاهره پیوست. در توفان کاترینا با قایق خود به نجات مردم مصیبت‌زده‌ای که در خانه‌های خود زندانی شده بودند، شتافت. او به خاطر مواضع دوستانه‌اش نسبت به چاوز در ونزوئلا، دفاع از حق مالکیت آرژانتین بر جزایر فالکلند، دفاع از اوکراین در برابر روسیه مورد خشم و غضب مقامات آمریکایی، انگلیسی و روسی بوده و هست.

پل نیومن یک هنرپیشه معروف و خوش‌تیپ هالیوود بود. او طی سال‌ها در سیاست فعال بود و به کاندیداهای مختلف سیاسی کمک می‌کرد. یک شرکت سس سالاد را بنیاد نهاد و منافع آن را خرج کودکان مریض و کمک به روزنامه رادیکال نیشن کرد (همراه با ویکتور ناواسکی). مخالف جنگ ویتنام بود به طوری که ریچارد نیکسون او را در لیست مخالفین مهم خویش قرار داده بود، چیزی که نیومن بزرگترین افتخار خود می‌دانست. از مخالفین تسلیحات هسته‌ای بود و عضو «مافیای مالیبو» تلقی می‌شد. این‌ها نمونه‌های کوچکی از هنرپیشه‌های هالیوود هستند که به خاطر مواضع مستقل‌شان مورد تایید مقامات، رسانه‌ها و بسیاری از هموطنان خود نیستند. اما همه آنها سال‌ها در موارد گوناگون حتی زمانی که پیامدهای مواضع سیاسی‌شان کم‌هزینه نبود، ساکت نشستند. قطعا باید بین این افراد تا کسانی که از شهرت خود نه فقط در مواقعی که برایشان طرفداران بیشتر می‌آورد بلکه در هر زمان دیگری استفاده کرده‌اند تفاوت گذاشت.

در آمریکا تاکنون بیشتر سلبریتی‌های راستگرا بالاترین موفقیت را در گذار به سیاست داشته‌اند. سابقه حضور سلبریتی‌های معروفی که لیبرال یا چپ‌گرا بوده‌اند طولانی است. افرادی مانند چارلی چاپلین، کرک داگلاس، مارلون براندو، پل نیومن، جین فوندا، باربارا استرایسند، سوزان ساراندون، وارن بیتی، تیم رابینز، دنی گلاور، شان پن، جورج کلونی، الک بالدوین، مت دیمن ... فقط چند نمونه هستند. اکثر این سوپرستارها رابطه نزدیکی با حزب دموکرات داشته یا دارند. برخی از سیاست جاری در حزب بسیار ناراضی بودند، مانند وارن بیتی که مخالف سیاست‌های بیل کلینتون بود. اما هیچکدام از آنها حاضر نشدند مستقیما وارد صحنه سیاست شوند. یکی از دلایل آن مسلمانان وجود سیاستمداران سلبریتی در درون حزب دموکرات است. خانواده کندی و معروفیت آنان سایه سنگینی بر حزب داشت. افرادی چون کلینتون و اوباما به دلایل مختلفی سیاستمداران سلبریتی محسوب



می‌شوند. رقابت با سلبریتی‌های هم‌وزن برای بسیاری مشکل است. از سوی دیگر تاکنون سلبریتی‌های دموکرات به لحاظ ایدئولوژیک یا آنقدر در جناح چپ حزب قرار داشتند که امکان پیروزی در کسب آرا را ناچیز قلمداد کرده‌اند، مانند وارن بیتی، (ریبکه، ۲۰۱۵)، برخی به خاطر حواشی زندگی خصوصی خود حضور فعال در سیاست را ضربه به حزب تلقی می‌کنند، یا آنکه وظیفه دیگری برای خود به عنوان هنرمند، و نه سیاستمدار، قائل بوده و هستند. فعالیت در عرصه هنر، جایی که می‌توانند تاثیرگذار باشند.

فیلم اسپارِتاکوس (۱۹۶۰) یکی از معروف‌ترین فیلم‌های تاریخ سینماست. قصد در اینجا پرداختن به موضوع فیلم، میزان فروش، نوآوری‌های هنری و یا تعداد جوایز دریافتی نیست، بلکه حواشی سیاسی فیلم و بازگویی چند نکته آن اهمیت دارد. فیلم بر اساس رمان معروف تاریخی هاوارد فاست ساخته شد. کارگردان فیلم استنلی کوبریک، تهیه‌کننده و بازیگر نقش اول، کرک داگلاس، فیلم‌نامه‌نویس دالتون ترامبو بود و فیلم توسط کمپانی یونیورسال توزیع شد. هاوارد فاست یک کمونیست بود که به خاطر عقایدش در دوران مک‌کارتیسم به زندان افتاد. علت زندانی شدن او، به جز عقایدش، این بود که حاضر به لو دادن کسی نشد. او نوشتن کتاب اسپارِتاکوس را در زندان آغاز کرد و زمانی که کتاب آماده نشر شد هیچ ناشری حاضر به انتشار آن در سال ۱۹۵۱ نشد و فاست مجبور شد خودش کتاب را منتشر نماید. کتاب محبوبیت زیادی کسب کرد. دالتون ترامبو که فیلم‌نامه را نوشت نیز کمونیست بود و به خاطر نظرات سیاسی‌اش «ممنوع‌الکار» شده بود و به خاطر لو ندادن و عدم همکاری با کنگره در پاسخ دادن به پرسش‌های آنها در لیست سیاه هولیوود قرار گرفت. [۷] بعد از آن او مجبور شد فیلم‌نامه‌های خود را با نام مستعار بنویسد. کرک داگلاس که خود از یک خانواده مهاجر یهودی بلاروس و کارگری می‌آمد هنگامی که تصمیم به تهیه فیلم گرفت، ترامبو را به عنوان فیلم‌نامه‌نویس برگزید و به وی قول داد که نام اصلی او را در عناوین فیلم بگذارد، چیزی که به معنی نادیده گرفتن لیست سیاه هولیوود بود. داگلاس یک لیبرال طرفدار حزب دموکرات بود که با خانواده کندی نیز رابطه داشت، اما در این زمان کندی هنوز رئیس‌جمهور نبود. کوبریک کارگردان فیلم یک کارگردان کمال‌گرا، بدبین، بزرگ و در عین حال طرفدار سرمایه‌داری بود. فاست و ترامبو قیام‌بردگان به رهبری اسپارِتاکوس را قیامی انقلابی برای براندازی امپراتوری روم و پایان دادن به نظام برده‌داری تلقی می‌کردند. کوبریک داستانی می‌خواست که نه چپ باشد و نه راست. در آن زمان روایت دیگری از اسپارِتاکوس توسط آرتور کستلر در سال ۱۹۳۷ بنام گلا دیاتورها نوشته شده بود که بیشتر با ذائقه کوبریک جور درمی‌آمد. کرک داگلاس درک دیگری از اسپارِتاکوس داشت و مبارزه او را یک مبارزه فردی برای تعیین سرنوشت خود می‌دانست. از نظر داگلاس اسپارِتاکوس یک قهرمان، یک فردگرا بود که آرزویش کسب یک زندگی آزاد بود، چیزی که با برخی از حوادث تاریخی جور در نمی‌آید. فیلم بر اساس سازش این سه نظر متفاوت تهیه شد و تحویل کمپانی یونیورسال داده شد. یونیورسال به هیچ‌وجه مایل نبود که فیلمی را نمایش دهد که در آن صحنه‌های انقلابی وجود داشته باشد. بنا به گفته کرک داگلاس یونیورسال ۴۲ کات در فیلم بدون صحبت و گفتگو با وی به عنوان تهیه‌کننده انجام داد. در کتاب و بنا به روایت‌های تاریخی، بردگان در ابتدا پیروزی‌های بزرگی به دست آوردند و زمانی که از تیررس مناطق

نفوذ رومی‌ها خارج شده و می‌توانستند خود را آزاد تلقی کنند، دوباره به سرزمین‌های امپراتوری برگشتند (چیزی که با تفسیر کرک داگلاس از هدف فردی اسپارتاکوس جور در نمی‌آید. آنها می‌توانستند فرار کنند اما دوباره به مناطق تحت نفوذ رومی‌ها برگشتند و در مصاف نهایی شکست خوردند.) کمپانی یونیورسال تمام صحنه‌های پیروزی بردگان را کات کرد. یونیورسال از آنجا که پذیرفته بود نام دالتون ترامبو را در عناوین فیلم بگنجانند، حساسیت بیشتری نسبت به موضوع داشت.

زمانی که فیلم آماده پخش شد نیروهای محافظه‌کار به خاطر حضور فاست و ترامبو خواهان تحریم فیلم بودند و معترضین در مقابل سینما جمع می‌شدند. در این زمان کندی تازه به ریاست‌جمهوری انتخاب شده بود و در حمایت از فیلم بدون توجه به درخواست بایکوت فیلم توسط لژیون آمریکا به تماشای فیلم رفت. او از فیلم همان برداشت داگلاس را ارائه داد، این که اسپارتاکوس می‌خواست سرنوشت خودش را به دست خویش گیرد و برای آزادی خویش حاضر شد جانش را فدا کند، چیزی که همه آمریکایی‌ها بعد از استقلال انجام داده‌اند. نتیجه آن که شرکت یونیورسال کات نهایی را به سلیقه خود انجام داد، رئیس‌جمهور تفسیری از فیلم بر اساس درک خود و برخلاف رمان و فیلمنامه به گوش دیگران رساند. با این حال با وجود عقب‌نشینی نویسنده و فیلمنامه‌نویس، فیلم یک پیروزی برای کسانی چون ترامبو محسوب می‌شد.

یک نکته مهم سیاسی در صحنه آخر فیلم جای داده شد. فاست و ترامبو حاضر به لو دادن دیگران به هنگام اوج تعقیب کمونیست‌ها نشدند، یک تعهد اخلاقی که بسیاری در هولیوود به هنگام تعقیب کمونیست‌ها به آن پشت کردند. در آخر فیلم زمانی که سرداران رومی پس از شکست بردگان، خواهان معرفی اسپارتاکوس هستند تا او را به جزای اعمال خود برسانند، همه بردگان یکی یکی قدم به جلو می‌گذارند و می‌گویند «من اسپارتاکوس هستم» تا به این طریق از اسپارتاکوس حمایت کنند. این یک یادآوری به همه دست‌اندرکاران هولیوود بود که به دوستان خود در دوره مک‌کارتیسم پشت کردند. اما در صحنه سیاسی ایران امروز یک درس همبستگی است. بردگان با تصمیم آزادانه، هزینه خویش، با جان خود و نه دستور هیچ رهبری، به حمایت از یکدیگر پرداختند. آنها اسپارتاکوس نبودند اما برای حفظ یکدیگر، و نه فقط حفظ اسپارتاکوس، حاضر شدند از یکدیگر با جان خود پشتیبانی کنند. همبستگی انتخابی آزادانه و با خلوص نیت است و نه یک ژست سیاسی و گرفتن یک عکس یادگاری در مقابل دوربین‌ها. نه به زور زیر پرچم دیگری رفتن. همان‌طور که نمونه اسپارتاکوس نشان می‌دهد امکان همکاری چپ‌گرایان و لیبرال‌ها بر سر موضوعات و پروژه‌های مشخص وجود دارد. این به معنی کسب نه یک نتیجه عالی بلکه قابل قبول است. برخی هر نوع همکاری را رد می‌کنند و برخی دیگر طرفدار هر نوع همکاری هستند. مسئله اصلی داشتن تحلیل درست و برنامه مناسب برای همکاری در یک پروژه نسبتاً پایدار است. ایجاد توهم در مورد همکاری و اهداف قابل دسترس بر اساس درک غلط از توان نیروها از همان ابتدا محکوم به شکست است. مشکل طرفداران «ایثار موثر» و لانگ‌ترمیسم نه پراگماتیسم آنها بلکه تحلیل غلط و تعیین اهدافی غیرقابل دسترس بر پایه تحلیل نادرست است.

وظیفه سلبریتی دفاع از وضع موجود و چرخاندن چرخ شانس و یا سکوت در برابر وضع موجود است. معدود کسانی پیدا می‌شوند که حاضرند این ریسک را بپذیرند. این یک قاعده عمومی است و به همین خاطر مثال‌های گوناگونی از کشورهای غربی در این نوشته آورده شد. فشار در جمهوری اسلامی دهها برابر بیشتر و شکل خشونت آشکار دولتی را به خود می‌گیرد. عده کمی خود را در خارج از این قاعده قرار می‌دهند. آنها نیز مبارزه خود را لزوماً به شکل آشکاری در آثارشان نشان نخواهند داد. چاپلین نقش یک آواره را برای شخصیت خویش انتخاب کرد و مکرراً خود را هنرپیشه و نه سیاستمدار خواند. با این حال توانست آثار مهمی در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی بیافریند. دفاع آشکار از عقاید سیاسی معین، زمانی که این عقاید با افکار غالب موجود در جامعه جور در نمی‌آید بسیار هزینه‌ساز است. جی کی رولینگ یک سلبریتی بزرگ در سده حاضر محسوب می‌شود. او در عرصه‌های گسترده‌ای از جمله مخالفت خود با استقلال اسکاتلند، برگزیت، رهبری جرمی کوربین را آشکارا اعلام کرد، ترامپ را مشابه لرد ولدمورت دانست، بر علیه تحریم فرهنگی اسرائیل موضع گرفت، ... در همه این موارد موضع‌گیری‌های سیاسی وی مشکل بزرگی برایش ایجاد ننمود اما موضع جنجالی او در برابر ترنس‌ها باعث شده است که بخش قابل توجهی از هوادارانش به تحریم آثار او بپردازند. اسکاتلند، برگزیت، کوربین و امثالهم مربوط به گذشته است در حالی که اختلاف در مورد جنسیت بیولوژیکی تراجنسی‌ها موجب نزاع‌های طولانی شده است تا حدی که بازیگران فیلم‌های هاری پاتر نیز با نظرات او مخالفت کردند. اما رولینگ موضع خود را طی نوشته‌ها و مصاحبه‌های مختلفی تکرار کرده است. بنابراین برخی از موضع‌گیری‌های سیاسی می‌تواند موجب درگیری با هواداران شود. این موضوع برای فردی با ثروت، موقعیت، خصلت و مواضع رولینگ قابل مدیریت باشد اما همه این‌گونه رفتار نمی‌کنند.

ورود سلبریتی به امور خیریه از جانب عموم امری پذیرفته شده است. حمایت از حقوق شهروندی در ایران هزینه دارد اما امری قابل‌پذیرش از سوی بسیاری از هواداران است. دفاع از یک حزب یا شخصیت سیاسی برای بسیاری از هواداران اهمیتی ندارد زیرا آنها حوزه هنر، ورزش ... را از سیاست جدا می‌کنند. ورود سلبریتی به سیاست به عنوان یک سیاستمدار لزوماً به معنی فعالیت سیاسی طولانی‌مدت در عرصه سیاست -مستقیم به شکل فعالیت حزبی یا غیرمستقیم مانند شوهای سیاسی در تلویزیون یا تحلیل‌های سیاسی در جراید- است. انتقال محبوبیت از عرصه هنری به سیاسی پیچیده و دشوار است. بنابراین در مورد حضور آنها در سیاست نباید غلو کرد اما نباید آن را نادیده گرفت. کفایت در جنبش اخیر به نمونه برخورد با گوگوش کمی تامل کرد.

در ایران همیشه هنرمندانی وجود داشته و دارند که طرفدار گروه‌های سیاسی معینی بوده یا هستند. برخی به طور آشکار بعضی نیمه‌آشکار. اما گذار یک هنرمند معروف به سیاست در سطح بالا بسیار سخت است. مسلماً بین ادبیات و سیاست در ایران رابطه نزدیکی وجود داشته است و گذار از یکی به دیگری بسیار راحت‌تر است. لازم است تاکید کرد که همیشه امکان انتصاب یک سلبریتی به یک مقام دولتی وجود داشته و خواهد داشت. اما اگر منظور مبارزه سیاسی یک سلبریتی برای کسب یک مقام انتخابی مهم سیاسی باشد، حتی در شرایط بحرانی چنین

گذاری از جانب راست خواهد بود و نه چپ. از گروه نشست جرج تاون کسانی به مبارزه سیاسی فعال ادامه می‌دهند که قبل از جنبش زن-زندگی-آزادی نیز آرزوی سیاستمدار بودن داشتند. قضاوت مردم نسبت به آنها به مثابه قربانی یک حادثه بسیار ناگوار و مبارز عدالت‌طلبی و یا روزنامه‌نگار سابق نخواهد بود بلکه کسانی خواهد بود که بلندپروازی‌های سیاسی دارند.

## توضیحات

[۱] - یکی از انتقادات اولیه به بونو همکاری بسیار نزدیک او با جفری ساکس بود. آیا جفری ساکس اقتصاددان معروف آمریکایی، معروف به دکتر شوک، که مشاور اقتصادی کشورهای متعددی در اروپای شرقی، امریکای لاتین و آفریقا بود و با شوک‌تراپی خود در اتحاد شوروی، لهستان و بولیوی بسیاری از مردم این کشورها را به روز سیاه نشانده، می‌توانست مشکلات کشورهای در حال توسعه را حل کند؟ دکتر شوک در پاسخ به منتقدین خود که به سیاست‌های او در روسیه و یا لهستان اعتراض داشتند پاسخ می‌داد که اشکال اصلی در این کشورها سرعت کم در خصوصی کردن صنایع و خدمات دولتی بود. فروپاشی سیستم اقتصادی ربطی به پیشنهادات او نداشت بلکه مربوط به تصمیمات یلتسین یا دولت لهستان بود.

در یکی از شوهای تلویزیونی مشترک، بونو ساکس را «پروفسور من، معلم من، ستاره راک من» خواند. و ساکس در مقابل بونو را لایق دریافت چهار جایزه نوبل در اقتصاد، ادبیات، صلح و فیزیک دانست!! ساکس با خوشحالی اعلام نمود بونو ثابت کرده است که در سیاست «چپ» و راست می‌توانند با هم تفاهم داشته باشند. نومی کلاین، ساکس را معمار «سرمایه‌داری فاجعه‌آمیز» می‌خواند. با این حال باید اضافه کرد که ساکس مخالف حمله به عراق، برخی از سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول، سیاست ترامپ در مقابل چین و منتقد نقش ناتو در اوکراین است. عده‌ای ساکس را به عنوان مردی با دو چهره معرفی کرده‌اند: «دکتر شوک و آقای کمک». بعضی تغییر موضع او را نتیجه تامل وی در مصیبت‌های وارده به کشورهای اروپای شرقی تلقی می‌کنند. قصد این نوشته بررسی کارنامه ساکس و یا مواضع اخیر او نیست.

[۲] - تفاوت پست و استوری در اینستاگرام طول عمر معمولی آنهاست. پست‌های ارسالی یک کاربر در حالت معمول برای همیشه در پروفایل او باقی می‌ماند مگر آن که کاربر خود آنها را آرشیو یا حذف کند. عمر معمولی استوری ۲۴ ساعت است، مگر آنکه هایلایت شوند. بنابراین استوری‌های اینستاگرام بیشتر حالت غیررسمی دارند و تعامل کاربر را نشان می‌دهد.

[۳] - پس از فیلترینگ اینستاگرام، سهم تلگرام سرعت افزایش یافت.

[۴] - در توئیتر به جای استفاده از لایک از کلمه فبو (Fav) مخفف محبوب (Favorite) استفاده می‌کنند. توئیتهایی بیش از هزار بار لایک می‌شوند، فیواستار خوانده می‌شوند.

[۵] - آمار ذکر شده مجموع تعداد لایک‌ها در طول سال ۱۴۰۱ را نشان می‌دهد. بنابراین یک کاربر که تعداد متوسطی فالوور داشته اما توییت‌های زیادی دارد امکان کسب لایک‌های بیشتری نسبت به سلبریتی‌های توییت‌ر دارد. ولی حتی در این حالت نیز معمولاً این افراد نیازمند توجه سلبریتی‌های صدرنشین و ریتوییت آنها هستند.

[۶] - پن با صرف مبلغ ۵۶ هزار دلار یک صفحه از واشینگتن پست را خرید و به تبلیغ علیه سیاست جنگجویانه بوش پرداخت.

[۷] - از جمله فیلم‌نامه‌های دیگر معروف او، جانی تفنگش را برداشت، پایپون و تعطیلات در رم هستند.

## منابع

- داریوش اقبالی‌زاده، ۱۴۰۱، مردم دست‌مان در آتش نیست ولی دل‌مان با شما است، تارنمای ملیون ایران، ۱۴۰۱ زمهر ۱۴۰۱
- انتونی الیوت، ۱۳۹۹، دستینه مطالعات شهرت راتلج، انتشارات سوره مهر
- استوارت جفریز، ۱۳۹۷، گراند هتل پرتگاه، ترجمان علوم انسانی
- آنتوان لیلتی، ۱۴۰۱، ابداع سلبریتی، نشر صاد
- یلدا کیانی، ۱۳۹۳، از «پدیده پاشایی» تا «پدیده ابادری»، تارنمای دویچه‌وله
- محسن فیینی‌زاده، ۱۴۰۰، بیش از ۷۰۰۰ صفحه با نیم میلیون دنبال‌کننده، مرکز پژوهشی بتا
- بتا، ۱۴۰۰، برترین پست‌های ایرانی اینستاگرام در سال ۱۴۰۰، مرکز پژوهشی بتا
- رضا جاسکی، ۱۴۰۱، دایره توهم، تارنمای اخبار روز
- تیم پلازا، ۱۴۰۲، پرطرفدارترین پیج‌های اینستاگرام ایرانی، تارنمای پلازا
- همشهری آنلاین، ۱۴۰۰، میزان استفاده ایرانی‌ها از رسانه‌های اجتماعی
- مرکز پژوهشی بتا، ۱۳۹۹، تعداد کاربران فارسی‌زبان در تلگرام، اینستاگرام و توییت‌ر، تارنمای فارس
- مجازبست، ۱۳۹۹، پرمخاطب‌ترین اکانت‌های توییت‌ر در سال ۱۳۹۹
- انصاف نیوز، ۱۴۰۰، توییت‌ر فارسی ۱۴۰۰، تارنمای انصاف نیوز
- ایرنا، ۱۴۰۲، سال ۱۴۰۱ در توییت‌ر چه گذشت؟ تارنمای خبرگزاری جمهوری اسلامی
- ایلان کاپور، ۱۳۹۸، فعالیت‌های انسان دوستانه سلبریتی‌ها، انتشارات سوره
- محسن فیینی‌زاده، ۱۳۹۹، آنچه در مورد توییت‌ر باید بدانیم، مرکز پژوهشی بتا
- بتا، ۱۴۰۱، بازگشت به تلگرام بعد از فیلترینگ، مرکز پژوهشی بتا
- ایرنا، ۱۴۰۲، اینستاگرام علی کریمی زیر ذره‌بین، ایرنا

- Hamid Naficy, A social history of Iranian cinema, vol 2, Duke University press books ●
- Richard Seymour, Niamh Hayes, 2014, Philanthropic Poverty, jacobin.com ●
- BBC, 2021, Would you give 10% of your salary to charity, bbc.com 2 december 2021 ●
- Mathew Snow, 2015, Against Charity, jacobin.com, 2015-08-25 ●
- Jane Arthurs and Ben Little, 2016, Russell Brand, Palgrave ●
- Nahuel Ribke, 2015, A genre approach to celebrity politics, Palgrave ●
- Katrin Pettersson, 2023, Naiva världsförbättrare med livsfarlig elitism, Aftonbladet ●
- Erzsebet Arvay, 2016, When Security overrules reason, diacronie.it ●
- Livejournal, 2022, Presidents and celebrities ●
- Gedeon Lewis-Kraus, 2022, Sam Bankman-Fried, effective altruism and the question of complicity, New yorker ●
- Fred Inglis, 2010, A short history of celebrity, Princeton University press ●
- J Street, Celebrity Politicians popular culture and political representation, 2004 ●
- Paul't Hart, Karen Tindall, 2009, Leadership by the famous ●
- P David Marshall, 2014, Celebrity and power, Minnesota press ●
- Doug Henwood Twitter, 2005, Bono Meets Dr. Shock ●
- Phil Butland, 2021, 60 years of Spartacus, International socialism, issue 172 ●